بسمه تعالی
بهجت الروح در علم موسیقی و ادوار
تألیف عبدالمؤمن [illegible] جرجانی
[illegible]
[illegible]
۱۳۲۹

مجموعه ۲ رساله

۱- بهجت الروح

۲- علاج الامراض یا جامع الفواید

عبدالمؤمن جرجانی

یوسف طبیب

سنه ۱۲۸۳

۱۶۶۰

بهجة الروح [illegible]

۲ رجب ۱۳۲۹

۱۶۶۰

مجموعه ۲ رساله

بهجة الروح

۱۵۱۵

۱۶۶۰

نمره ترتیب خطی ۱۶۶۰

کتابخانه مجلس سنا

۱۶۶۰

مجموعه ۲ رساله

بهجة الروح

۱۵۱۵

بسمه تعالی

بهجة الارواح در علم نجوم [illegible] و ادوار

تألیف عبد الرحیم [illegible]

[illegible]

۲ رجب ۱۳۲۹

مجموعه ۲ رساله

بهجة الروح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه ومظهر لطفه
محمد وآله الطاهرین اما بعد فهذه رسالة شریفه وجیز العبارة
فی علوم الادوار من قول الحکماء الفلسفه بدلایل المرضیة المطبوعة
یعنی این رساله ایست بزرگ قلیل اللفظ کثیر المعنی منحصر در علم موسیقی
از کلام حکماء یونان زمین بدلیل ظاهرش قابل صحیح از کتب
متقدمین افلاطون آلهی پادشاه حکیم یعنی ادریس نبی علیه السلام که
از روی کواکب سبعه سیاره استنباط کرده اند واز طبع رنگ رنگش
ساخته تا عارفان سراپرده شوق او وطالبان صاحب ذوق
از تاثیر آن پرده پندار از پیش جان براندازند وبر عالم الوهیت
لوای عشق برافرازند وروی از عالم سفلی که محل ظلم وکدورتست بعالم
علوی که محل نور ومکاشفات است کنند وصلوة نامحدود ودرود

ودرود نامعدود نثار بارگاه ومرقد منور ومشهد مطهر سید کاینات
وسرور موجودات عندلیب گلشن فصاحت طوطی انا افصح
شکرین مقال شکرستان فضل وبلاغت صدر ایوان رسالت
وماه آسمان جلالت یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
چل روز از آن سبب گل آدم سرشته شد تا قصر دین بحشمت
وجودت شود تمام وحضرت امیر المومنین وامام المتقین
ویعسوب الدین اسد الله الغالب المحفوف باعلی المراتب
ابو الحسن علی بن ابی طالب سلام الله علیه واولاده الطاهرین
قال العبد الفقیر الحقیر المحتاج المغفرة الملک الکبیر عبد المومن بن صفی الدین
بن عز الدین بن محی الدین بن نعمت بن فالوس بن ویکنگرجانی که بعضی از
اصحاب فراست وارباب کیاست وطالبان نغمات موزون
ومطربان مفتون از این حقیر فقیر محزون التماس کردند که چون پادشاه
وقطب زمان وقایم مقام سلیمان عضد الدولة القاهره وسراج الملة
الباهره خاقان المعظم شهنشاه مکرم الاعدل الاکرم الافضل
الاشجع نجما للفلک السعادة والاقبال والدین خلد الله ملکه حب

دانش بچشم یقین از دریچه امروز • کند مشاهده احوال عالم فردا •
محمود غزنوی طول الله عمره و حکومته ابد الدهر خاد بکم راغب این
فن شریف پس وضع رساله موسیقی واجب و لازم است بنا
براین فقیر قلیل البضاعة کثیر المعصیة این رساله از زبان تازی و
یونانی بلفظ سلسل فارسی نقل کردم و به ده باب و مقدمه و خاتمه
پرداختم و به بهجة الرواح موسوم گردانیدم تا چون بزین شود بصحت
کثیر البهجت حضرت اعلی و ارباب فضل هر کس بقدر حاجت تمتعی گرفته
کار بندد امید که بعز اجابت مقرون گردد بحق الحق باب اول
در مبداء این علم باب دوم در اقاویل بعضی از حکما درین علم باب سیم
در نسبت این باب چهارم در نسبت این علم بکواکب سبعه و کره
باب پنجم در بیان بحور اصول حرکات هر یک بقدر حال ضرب
ضربات باب ششم در بیان این علم فی النظم باب هفتم
در ترکیب پرده بحسب سیر عطارد و زهره باب هشتم در بیان
آنکه مناسب هر که چه نغمه گوید باب نهم در بیان آنکه هر پرده چند
بانگ بود باب دهم در سلوک صاحب این علم با خواص و عوام
مقدمه

مقدمه در آنکه هر مقامی از چه استخراج کرده اند خاتمه
در نسبت پردها بکواکب و عناصر و فصول اربعه باب اول
فی مبدء هذ العلم من قول الحکما • الفلاسفه اجمالاً و تفصیلاً بدان
ایدک الله فی الدارین که چون حضرت جلت عظمته پیکر شریف
مطهر ابوالبشر آدم صفی صلوات الله علیه را از قدرت کامله خویش
آفرید و مدت چهل روز در میانه مِن و طایف افتاده بود تا روز
موعود پس فرمان الهی شرف نفاذ یافت که روح بجسد ابوالبشر آدم
صفی سلام الله علیه نقل کرده متمکن شود آنجا که لطافت و نزاهت
روح بود و اکنون دارد از تحویل جسد آدم علی نبینا و علیه السلام
متوهم و متنفر بود چون رحمت پروردگار در باره ابوالبشر نامتناهی بود
ندای عزت بجبرئیل علیه السلام رسید که بلطایف الحیل روح را
بمسکن ابدی او راه نماید روح الامین بفرمان رب العالمین
بدرون پیکر مطهر حضرت ابوالبشر در آمده با آواز حزین و مقام
راست کلمه در ادرتی ادا فرمود مقارن این حال روح
بدرون حضرت خیر الخلایق آدم علیه السلام در آمد

ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین

صادر گشته متوطن شد و لهذا موجب غذا و حظا روان گشته
که سرمایه فرح و شادمانی انسان کامل است برخلاف جاهل پس از مسیش
که هر گاه شخصی نغمه سرائی کند خواه از آلات نغمات و خواه ذهنی
روح را حظی وافر بخشد و چون باعث این علم جبرئیل است که روح
الامین گویند علیه السلام و سبب روح شده و از نجهه حکما روحش
گویند پس لابد است فرا گرفتن این علم ذو العقول و ذوی فهم را که از جمله
غذای روحانیست و حکماء فلسفه صاحب این فن را عزیز و نیکو
داشته‌ای و چون ستاره زهره دیده‌ای در برابرش ایستاده و میگفت
که السلام علیک ایها الکوکب المنیر الشریفة الجلیلة الرفیعة الوامه
الروحانیة المبارکة فطبشان فیس لمس الاها روت و رحمة الله
و برکاته و کسیکه علی قدر حال ازین علم بهره مند و محظوظ نباشد
از نوع انسان بیرون است **بیت** از نغمهای داود
دار و خبر سلیمان : صوت و صدای بلبل لقلق کجا شناسد :
چند طایفه را پادشاهان قدیم و صاحبان فهم بی این علم در مجلس خود

خود راه نمی داده اند **اوّل** حکما را **دویم** شعرا را **سیم** اهل قرآن را
چهارم ندما را و واجب دانسته اند فرا گرفتن این علم مر این چهار
فرقه را **بیت** من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم تو خواه از سخنم
پند گیر و خواه ملال العاقل تکفیه الاشارة و الیه المرجع و المآب

باب دوم در اقاویل بعضی از حکما درین علم و چگونگی
آن از طب الکتاب کرده اند اما شیخ العارفین و قطب المحققین
شیخ نجم الدین در فصوص روحانی در بهم رسیدن این شرحی متین
بسلک تحریر کشیده که پیدایش الله اعلم بحقیقة الحال مروی است
از شیخ مشار الیه که در یکی از برار ی پنجاکزمن توابع معموره هندوستان
جنسی از طیور پیدا شد بر بهات طرفه که ققنس نامند طول العمر و قصیر
القامه باشد ایزد تعالی و تقدس جلت عظمته در منقار آن طیر که گشاده
دو شبر است هزار و دو سوراخ تعبیه کرده بعضی کوچک و بعضی
بزرگ و لحنی دارد بغایت حزین چون دویست بیست سال از
سال این مرغ تجاوز کند خوشش آمده در قله جبلی مکان کند و طیور
آن حوالی بقدرت آفریدگار خاشاک جهة او آورده تلی بزرگ

بزرگ ساخته وبعد از آن ققنس پرواز کرده بر سر آن خرمن خاشاک
نشیند وبزبان حال شروع در نغمات موزون رنگین کند وهر گاه
او آغاز متصاعد کند هر سفته منقارا و آهنگ عجب ونغمه غریب خارج شود
چنانکه تصور کنی که هزار کس در یکجا جمع شده اند هر یک از پرده نالیده
چون مدت ده روز از ینحال کذرد آتشی از آن مرغ در آن خرمن
خاشاک افتد وبا آن مرغ درهم سوزد چون زباد شود بیضه کبود رنگ در
میان آتش پدید آید بعد از چهل روز باز ققنس بچه سر بر آورده بجان
والدین قیام نماید کویند افلاطون آلهی بحسب قضای خالق البرایا
بحسب قضای خالق البرایا بدان صحرا کذر کرده کیفیت احوال ققنس را
بامر اولی قیام می نموده آن حال مشاهده میکرد از غایت کیاست
در صرعت فهم بعضی از نغمات غریبه را از ناله جانور ققنس استنباط
کرده باستادان دیگر هر کس از غایت قوت دراکه هر آهنگ
از جانوری معلوم نموده در سلک نغمات در آورده اند
وحکایت ققنس را شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در کتاب
منطق الطیر خوش روشن ساخته است واین سه بیت بر کامر

مر استشهاد حال را آورده می شود **بیت**
هست ققنس طرفه مرغ دلستان * موضع این مرغ در هندوستان
سخت منقاری عجب دارد دراز * همچو نی سوراخ بروی
کشته باز * فیلسوفی بود دمسازش کرفت * علم موسیقی
ز آوازش کرفت لاشک وشبهه این دلیل شاهد بر این علوم
قاطع است الاول الاصح اما بعضی از عقلا و حکما متفقند که آوازی
که بر آن حکم موسیقی توان کرد جز نوع انسانرا نباشد علی اختلاف
الروایات **باب سیم** در نسبت این علم بوجود انسان
فقال قطب الحکما شیخ الرئیس کان الموسیقی جزء من بدن
الانسان تدور علی القلب والصدور الی السرة تحت من فوق
من تحتها من اول الشهور الی آخره ویوما یدور فی البدن مع الکواکب
الاقوع فی الفلک یعنی کفت ابو علی سینا ما ضی بزبان عرب که
علم موسیقی جزویست از بدن انسان که می کردد از دل وسینه
تا ناف کاه پائین دل آید واز اول سر ماه تا سلخ هر روز در عضوی
باشد از اعضاء رئیسه وهمواره سیار است باستاره

ارقوع و این ستاره ارقوع در وجود آدمی بمنزله آب و خون
که هر روز در عضوی باشد نبض را ازو خبری هست بنا بر آن حکیم را
واجبست که علم ادوار را نیکو داند تا بود که در تشخیص نبض کمتر
خطا کند روز اول عیش کمتر اول ماه نبضش در سر قحف باشد دوم
ماه در دماغ سیم ماه در کام چهارم ماه در حنجره پنجم در کیلوس ششم
ماه در کیموس هفتم در سینه هشتم در دل نهم در امعاء دهم در حشا
یازدهم در ناف دوازدهم بر دست راست سیزدهم بر دست
چپ چهاردهم باز در دماغ رود و قرار بگیرد تا پانزدهم در کام باشد
و شانزدهم ماه باز معاودت بقلب کند این مرتبه در هیچ مکان
نیز تعلل نکند تا عروق صافی باز اول ماه بقدرت حضرت آله
رجعت در دماغ و قحف سر کند انقدر بنا بر این اشاره نمودم
که جمیع حکما و اطبا و جراحان انچه اسش را ضبط نمایند تا چون
آن روز ادوار ارقوع در هر جانب از عضو که باشد معالجه
شروع نمایند که محل خطر است چراکه روح آن روز جهة خود شهاش
کرده غذا می کرده و دیگر چون کوکب ارقوع در هر دو دست باشد

باشد و حکیم نبض مریض را گیرد ملاحظه باید نمود اگر حرکت نبض بسرعت
باشد قصوری ندارد چراکه با مر غذا گرفتن مشغولست و از
دور است و اگر ارقوع در هر دو دست نباشد و نبض شدید و سریعه بکند
صبر باید نمود تا ارقوع بدست راست برسد چراکه تشخیص امر من
نیکوتر میتوان کرد باقی اعضا را الحکام و قس علی هذا اجرا
واجبست که در روزی که ارقوع و کوکب موسیقی در دماغ و حدقه
چشم باشد دست علاج از امراض عین و دندان و شقیقه و دماغ
و جگر کوتاه دارد که محل خطر است و دیگر چندین مرض از حکماء
فلسفه از علم موسیقی و مقامات و پرده و نغمات عربیه موزون
معالجه میکرده اند مثل دق و سل و قولنج و ایلاوس و استسقا و دوار
و غب صفراوی و شطر الغب و چنانکه هر نغمه که باشد بکسب
کواکب سبعه که تعلق با امراض مذکوره دارد و روزگار قدیم حکما
علاج بیمار با آلات طرب میکرده اند مناسب اوقات لیل
و نهاری در خانهٔ خلوت مزین و روشن در نظر مریض سازها
بنوازش در می آورده اند تا انکه بتدریج و مرور آن مرض از بیمار

وجود بی مداوا واشربه واجزاء از بدن آن شخص زایل شده است
و نسبت کواکب سبعه مذکوره خواهد شد که هر ستاره بکدام
مقام نسبت دارند و چون مغنی آواز بر کشد صدا از عروق قلبی
وشراین و مسامات بدن استخراج شود و چون بحلقوم رسد از آنجا
تا من کیلوس و کیموس رسیده نزاکت و لطافت بهم رسیده کوش
اید و موجب حال شود و هر چند اواز ملایم کند حنجره اش مکوب شود
و در باب پنجم مذکور خواهد شد که آواز را چون صاف کند والله اعلم

باب چهارم در نسبت این علم بکواکب سبعه بحسب کره وبیران
روایت کرده شیخ محمد شاکی طاب ثراه وجعل جنة مثواه که
هرچند حکماء قدیمه موسیقی را از مخلوقات استخراج کرده اند
اما شفق آنست هم از نجوم و محاسبه زیج قدیم چنانکه دوازده
مقام را بدلایل قاطعه بدوازده برج نسبت داده وازین حرب معلوم شود



وبیست وچهار شعبه را نیز متوالی واقسام علی الحق بمنازل قمر بیست و
هشت کانه نسبت کرده و هر دو شعبه را نیز علیحده ببرجی از بروج
داده اند و چهل گوشه را بکواکب سطرلاب هندسی نسبت کرده اند
و شش آوازه را بکواکب سبعه سیاره توجه کرده اند و از این
جدول مفهوم می شود و جدول این است والله اعلم

رب	شرطین	بطین	ثریا	دبران	هقعه	هنعه
عشاق	حسینی	راست	بوسلیک	رهاوی	نوا	بزرگ
زابل	دوگاه	برقع	عشیران	نوروز عرب	نوروز خارا	همایون
صفاهان	عراق	زنگوله	حجاز	کوچک	ایکبات	بابات
اوج [illegible]	مجیر مخالف	[illegible]	نوروز صبا سه گاه	نوروز عجم رکب	رویی عراق	نهفت [illegible]
[illegible]	مغلوب	غزال	حصار	باقی	[illegible] گاه	شهناز
همایون	نهفت	سلمک	بوسلیک	زابل	اوج	رود عراق
ف	ص	ع	ق	ث	ح	د
۱۲ ۹ ۸	۹ ۱ ۴	۴ ۹	۱۲ ۹ ۱	۱ ۲۰ ۹	۴ ۲ ۱۱	۱ ۲۰ ۹
گردانیه	نهفت	همایون	اوج	زابل	مجیر	نهفت

باب پنجم در بحور اصول در بحور اصول و حرکات هریک
و بحور اصول را از حرکات کواکب سبعه سیاره استنباط

کرده ضرباتش را تعداد کرده که هریک بقدر سیران ستاره
مذکوره خواهد شد که سریع السیر ۸ با بطی السیر
فاخته ضرب هفت ضرب ترک ضرب ده ضرب
برافشان هفت ضرب مخمس ده ضرب شش ضرب
ثقیل دوازده ضرب خفیف یازده ضرب اوفر
پنج ضرب یا متن دولیت ضرب دوازده ضرب
ثقیل چهارده ضرب ترج چهار ضرب اوسط
رمل نوزده ضرب دویک نه ضرب چهار ضرب
مقدم یازده ضرب ضرب الفتح بیست و چهار شاهنامه
هجده ضرب اکل نه ضرب ورشان شش ضرب دوران
نه ضرب سماعی چهارده ضرب ضرب القدیم
هشت ضرب ضرب الملوک چهار ضرب بم دو زیر دو
اما غلام سلطان ملکشاه سلجوقی هفت اصول از جهة اهل معارک
ونقاره چیان وضع کرده قلندری بیست و سه مناصفه
شیرازی نوزده مناصفه خلاصی هجده مناصفه ضربی

ضربی پانزده ضرب بم دو زیر پنج ضربی خ ضرب مضاعف
ثقیل اما این شش اصول درین رساله مختصر شد اما در مجالس ملوک
بکار نرود و قال است نه حال و هفت اصول دیگر غلام شادی
در جنب بحور اصول آورده ایشان ضرب القدیم نوزده
ضرب ضرب الملوک نوزده ضرب پنج کبیر و صغیر بیست و
چهار ضرب فاخته کبیر شش ضرب فاخته صغیر هجده ضرب
شاهنامه هجده ضرب اما بیست و چهار اصول مجموعش در
خدمت ملوک مضروب میشود که هریک را جداگانه شرحی
نتوانست نوشتن که باعث کلال و ملال خاطر عاطر در مجالس
ارباب فضل و کمال نشود العاقل یکفیه الاشاره اما جهة
فرا گرفتن بحور اصول و موسیقی از هر اصول یک دور
نموده میشود که آن تهجی الادوار گویند تا جاهلان این فن
بقوت ذکاء باندک فرصتی از روزگار تمیز آن کرده ازین
علم بی بهره نباشند فاخته ضرب تن تن تننه در تا تننه
ترک ضرب تن تن تن تننه تننه در در تن برافشان

تنه تنه تنه درنا مخمس تنه تنه درتنه درتن دردرتن تنه درتن
تنه درتنا چنبر درتن تن تن درتن تنه تنه تن ثقیل
تن تنه تن تنه تنه درتنه دردرتن درنا خفیف تنه تنه تمن تنه تن
تن تنه درنا تنه تنه تن اوفر تنی تن تنی تنا ماتین دو بیت ضرب
است رساله مطول شده اطناب می یابد دور تن تنه
درتن تا درتن تن تنه درتن تا درتن یم ثقیل تن تنه تن تنه تنه
درتنه درتن هزج تن تن تن تنا اوسط تن تنه درتن تنا
رمل تن تنه شاتن تن شه شاشه تن پنجم دور تنه درنا
هرگاه اصول چنبر را از اول و تا اخر تضعیف کنی چهار ضرب بود
و استخراج همین دو اصول ضرب الفتح در مقابل اصول الثقیل است
که عبارت از بیست و چهار ضرب باشد و شاهنامه اصول
بشارتست که در وقت مژده فتح و جلوس ملوک بکار می آید
اکل تنه درتن دره دیم تن تنا تن درنا ورع تن دره دیم
تنا دو روان تن تن تنه تنه دردرتن سماعی تنه تنه تن تنه تنا دیم
یم دور تنه شاتن تن تن ضرب القدیم تن تمن دره دیم تن درنا درتن

درتن درنا تنی ضرب الملوک تن تنی درنا دره دیم تن تن تنا تن
درتن والسلام علی من اتبع الهدی

باب السادس فی بیان علم الادوار الموسیقی بالنظم

بنام خالق ارض و سموات ؞ کنم تعداد اسماء مقامات ؞
ز من بشنو همی ای مرد با هوش ؞ چو بشنیدی مکن دیگر فراموش ؞
نخستین میکنم از راست بنیاد ؞ که مرد از راستی شد از غم آزاد ؞
حسینی و عراق انگه سپاهان ؞ پس از زنگوله عشاق و
نوا خوان ؞ حجاز و بوسلیک است و رهاوی ؞ که دارم
یاد از تقریر راوی ؞ دگر میدان بزرگ آنگاه کوچک ؞
بگفتم جمله را بشمار یک یک   در بیان آنکه هر مقامی دو شعبه دارد
دگر بشنو ز من ای مرد هشیار ؞ دو شعبه هر مقامی راست
ناچار ؞ مقام راست ول را گنج کاهست ؞ مبرقع لارش
با نچگاهست ؞ حسینی کز مقامات برتر ؞ دوگاه آمد ورش
با محیر ؞ عراق عشرت افزا نیست مطلوب ؞ گهی رومی عراق
و گاه مغلوب ؞ در اسپاهان کسی گو دو آگاه ؞ بهیزر و نوروز و نشابورک

برو راه ؛ پس از زنگوله اندر نغمه قوال ؛ نماید چارگاه آنگه غزال ؛ چو سازی پرده عشاق را ساز ؛ نغم در زابل و در اوج پرداز ؛ حجاز آمد یکی نخل ثمردار ؛ سه کاهست و حصاران نخل را باز ؛ نوازم بوسلیک از پرده راز ؛ عشران و صبا را داده آواز ؛ نوا آمد که افتد در جهان شور ؛ بود نوروز و خارا فرع ماهور ؛ بزرگ آمد چو چنگ سازگر و همایون و نهفت از وی دو پرده ؛ چو کوچک را نوازی میتوانی ؛ که در رکب و پیاتی نغمه رانی

در بیان پست و چهار شبه دوازده مقام اصل

ز راه راست گر آهنگ میکنی بحجاز ؛ ز اصفهان نظری جانب عراق انداز ؛ ز ماهٔ زنگله در پرده رهاوی بند ؛ بسلیک حسینی صفت بر آر آواز ؛ مشو بزرگ و ز راه و نیاز و کوچک در آن میانه بعشاق چنوا پرداز ؛ کوشت و مایه و کردانیه چو برخوانی ؛ نواز پرده نوروز و سلک و شه ناز ؛ بگوش و جان بشنو از کوکبی که گردیان ؛ بچار پت ده و دو مقام و

مقام و شش آواز

در بیان آنکه هر آوازه را بچه طریق از دو مقام توان یافتن

از دو مقام یافتن از قول حکما شش اوازه است و در جای منت یک دراسپاهان و زنگوله است سلمک ؛ چو با عشاق گردد راست یکدل ؛ شود گردانیه زین هر دو حاصل ؛ دو عینم بوسلیک است حسینی ؛ بود نوروز اصلم زین دو عینی ؛ حجاز آمد که همدم شد نوا را ؛ کوشت از هر دو گردید آشکارا ؛ عراق و پنجگاه آمد اصل مایه ؛ چه روح افزاست یارب اصل مایهٔ شده با خاشی من بعد دمساز ؛ بزرگست و رهاوی اصل شهناز

فصل در نظم بحور اصول

چه شوی از اصول پرده گشای ؛ فاخته ضرب ترک ضرب نمای ؛ یا بر افشان مخمس و جنبر ؛ یا ثقیل و خفیف دان اوفر ماتن است و دور نیم ثقیل ؛ پنج او سط و رمل ماقل ؛ دو یک و چار ضرب و ضرب الفتح ؛ نیست کمتر و ز انچه قطعا قدح ؛ شاهنامه است اکل و هم فرع ؛ پس روان -

آمد و طویل از شرع ‹ دُو دیگر سماع و دور روان ‹ جمله را
یادگیر و یک بدان **اسامی دوازده مقام اصل**
عشاق مراقد حسینی است چو راست ‹ در پرده بوسلیک و
رهاوی نواست ‹ چون گشت بزرگ در سپاهان و
عراق ‹ زنگوله حجاز و کوچک اندر برما است **شش آوازه**
مطرب برشه چو نغمه را ساز کند ‹ نوروز و گوشت و سلمک آغاز
کند ‹ کشا ضمانمای گردانیه را ‹ پس مایه بگرد اند و شهناز
کند

باب هفتم در ترکیب پرده

بحسب سیر ستاره عطارد و قمر و زهره غرض از تحریر این باب
آنست که بیان نمائیم که هر مقام چگونه نام آورده ترکیب یابد
اول از نغمهٔ اول سه گاه آغاز کند در عراق و محالف
رفته باز دو سه گاه محط کند این را نوروز عرب گویند اگر
از همدیگر جدا کنند یگگاه شود اگر از نغمهٔ حسینی ابتدا کنند و عجم و سلمک
و نیشابورک خوانند باز پس آیند آن را حسینی کبیر گویند از نغمات
دیگر پرسوز تر گویند **دویم** از نغمهٔ اول دوگاه ابتدا کنند

کنند و در نیریز و رهاوی و چهارگاه و محط در نیریز نمایند او
نیریز الکبیر گویند **سیم** از نغمهٔ اول و حجاز و حصار
آغاز کنند در همایون و نهفت و اوج و زابل و گردانیه و زنگوله
و غزال محط آن را نوروز خارا گویند **چهارم** از نغمهٔ اول
و گوشت و سلمک آغاز کنند و نوروز عرب شد کنند آن اوج
ماهور گویند **پنجم** از نغمه گردانیه آغاز نمایند و در عراق
و حجیز گذر کنند باز پس آیند در نیریز و سه گاه گذر کنند آن را
شهناز گویند **ششم** از نغمهٔ اول مایه آغاز کنند و در سه گاه
نهفت روند و باز بمایه آیند آن را بسته نگار گویند **هفتم**
از نغمهٔ اول بوسلیک و گردانیه و سه گاه و غزال خواند
و باز باول روند آن روی عراق گویند **هشتم** از نغمهٔ اول
همایون و نهفت آغاز کند پس آید و در دوگاه و رکب سیر
کند و زابل خواند آن گوشت خوانند **نهم** از نغمهٔ اول
حسینی آغاز کند و بحجاز و رکب روند و پس آیند در سه گاه
گذر کرده و در نیریز آیند آن را الکیات صرف گویند **دهم**

اغاز دو در نوروز خارا گذر کرده
محط در عشاق کند و باز در نیریز
آمده سه گاه ٢

از نغمه اول نوروز اصل اغاز کند و محط در کوشت و دوکاه
مغلوب کند آن را بوسلیک کویند **یازدهم** از نغمه اول چهارگاه
اغاز کند و بنوا و سلک رفته سه کاه و غزال و شهناز و بسته
نگار و اصفهان خواند آن را رکب کویند **دوازدهم** از نغمه
اول غزال آغاز کند در عشاق و نوا و زنکوله محط و باز بوی
آید آن را همایون کنند **سیزدهم** از نغمه اول کردانیه و حجاز و عراق
و مایه و نیریز و سه کاه خوانند و باز پس آمده سیر در عشاق نمایند
آن را کوچک خوانند **چهاردهم** از نغمه اول زنکوله زنکوله اغاز
و در سلک رهاوی و نهاوند ک و بوسلیک و نوروز عجم
و نوروز اصل خوانده محط در عراق و زابل کنند آن را کوشت
خوانند والله اعلم **باب هشتم** در آنکه مجالس جهه هر کس چه باید
خواند اگر مردم مجلس رطوب و سفید پوست باشند باید
که بم بنوازد چون عراق و راست و مخالف و نهفت و لاز
این پرده بنوازند اهسته تا چون بکوش این طایفه آید بنا بر تری
که در دماغ ایشان نزدیک است موجب سرور و بهجت این

این طایفه کردد و از عیش بهره ور کردند اگر مردم مجلس با
پوست و خشک اندام لاغر باشند باید که ابریشمهائی
بتر و شد مضروب کند چون سه کاه و نیریز و زابل و معلوب
وسلک و هرچه بدینها نسبت دارد تا باعث سرور ایشان
کشته از سرهستی خویش خاسته و جان و زر صاحب این
فن را دریغ ندارند اگر مردم مجلس معتدل القامه اصفر اللون
باشند باید که ضارب نغمات معتدل ممتزج شوند چون
عشاق و رهاوی و حجاز و بوسلیک و پنجگاه خوانند
اگر مردم مجلس از جای دربیا و رد پرده تغیر داده بر عکس این
نواها نوازد تا بر شنیدن نغمات مذکور محتاج کردیده
از فنر مود و درکذرد اگر مردم مجلس کوتاه قد سرخ روی
کبود چشم باشند باید نغماتی چند بنوازد که نسبت بمریخ
داشته باشد چون نهفت و کردانیه و نوروز خارا
و مایه و ذو الخمس که شد لیست در آلات طرب نوازند اگر
اهل مجلس کوچک سر و بزرگ روی باشند شد مخالف

وعراق نوازد واکر بسیار بلند قد وسفید پوست باشند
ماهور وحجاز خواند بحسب کواکب سبعه سیاره اکر اهل تجار
ومترددین باشند زنکوله وسه کاه وحسینی ودوکاه خوانند
اکر مردم مجلس مردمان عطار وطالع باشند چون وزیران
ومنشیان ومستوفیان ومانند اینها باید که نغمات متوسط
بنوازد چون غزال ورکب وسه کاه وعراق ونوروز اصل
واسپاهان اکر مردم مجلس سپاهی ولشکرکش ومشغول به جنگ
وخونریز باشد بخواند مانند راست وپنجکاه وعراق ودوکاه
ونیریز اکر مردم مجلس محترفه واهل بازار باشند حسینی وعجم
وبوسلیک وبزرک وکوچک وماهور وزنکوله خوانند
اکر اهل بزم پادشاه باشند غیر ازین نغمات ننوازند حسینی
وعراق وزنکوله وراست وپنجکاه وسه کاه اکر مردم مجلس
فقرا باشند ماهور ونوا وبزرک خوانند اکر مردم مجلس
طالب علم باشند اینها باشد غزال وکوشت وشهناز ودوکاه
وبسته کار خوانند اکر مردم مجلس فقرا باشند ماهور ونوا وبزرک

وبزرک خوانند اکر اهل مجلس صاحب موسیقی وشاعر
وصاحب فهم باشند نوروز خارا وکوشت وسلمک و
وکرداینه خوانند اکر اهل مجلس زنان باشند رکب وبیاتی
ودوکاه واوج وپنجکاه وحجاز ورهاوی خوانند اکر اهل مجلس
آتشکار باشند حسینی ونیریز خوانند ازجهة هرکس باطبیعت
کوکب صاحب رایحه ترنم کند العاقل یکفیه الاشاره

در بیان آنکه هر مقامی چند بانکه است از قول استادان

عشاق نیم بانک — حسینی دو بانک — راست سه بانک — بوسلیک چهار بانک — رهاوی دو بانک — نوا نیم بانک
بزرگ نیم بانک — سپاهان نیم بانک — عراق یک بانک و نیم — زنگوله یک بانک — حجاز نیم بانک — کوچک نیم بانک
زابل نیم بانک — اوج یک بانک — عشران دو بانک — سه گاه دو بانک — نیریز یک بانک — نشابورک دو بانک و نیم — حرام یک بانک
همایون نیم بانک — نهفت نیم بانک — نوروز اصل یک بانک و نیم — نوروز خارا نیم بانک — نوروز عرب دو بانک
نوروز عجم سه بانک — نوروز صبا یک بانک — چهارگاه دو بانک — دوگاه یک بانک و نیم — مبرقع دو بانک و نیم
محیر یک بانک — حصار یک بانک — رکب یک بانک — بیاتی یک بانک — گوشت نیم بانک — شهناز نغره — سلمک یک بانک
کرداینه یک بانک — پنجگاه دو بانک و نیم — نهاوند یک بانک و نیم — ماهور نیم بانک — مایه نیم بانک — الکیات نیم بانک
مخالف یک بانک و نیم — مغلوب نیم بانک — اوج — حضیض نیم صبح — حسینی سه بانک — ملمع نیم — بزرگ تمیجه

خوار زمینه هر گاه صاحب این فن نماید که آهنگ ورزد
سه بانگ در صبح
که حکماء الراسخین مقرر کرده و چند بانگ است فرا گرفتن این
علم دشوار بر وسخت دشوار است این فقیر بنابر سهولت
وچیزه کردم امید که در نظر همگنان پسندیده آید بحق محمد و آله

باب دهم در سلوک صاحب این فن شریف این

ای عزیز من که بنده مدت مدید اوقات خود را در مجلس لطف
اهل روزگار مصروف داشته چند کار صاحب این علم را
لازم دیدم واجب دانسته ام تا موجب خواری او نشود
در نظر اهل روزگار **اول** خداوند این علم هر چند با جماعت
بیگانه نشیند که او را اکثر دیده باشند عزتش بیشتر بود **دوم**
در پوشیدن لباس فاخره سعی بلیغ بتقدیم رساند **سیم**
از غذای بارده و یابسه مجتنب و محترز باشد **چهارم** هر روز سنگهای
گران برگرفته چند قدم راه پیاده قطع کند **پنجم** معاشرت
با ازواج باندازه کند **ششم** قبل از طلوع فجر بعمارات
رفیعه یا شکاف جبل رفته ورزش کند و در وقت مشق

مشق لفظ و اسحق و حی علی الفلاح هر روز تخمیناً صد و بیست بار
باواز بلند صیحه کند **هفتم** در خوردن شیر خشت و شیر خام
و روغن زیت خود را معاف ندارد تا او از صاف کرده
و بر یک حال متمکن شود **هشتم** اگر همه روز و تصنیفات
مشکله و غیر مشکله خواند و فرا گیرد و بکسان مبتدی نیز یاد دهد
تا ملکه او شود **نهم** آواز خود را پنهان ندارد بلکه در حجره
پخته مطبوع و مخزوط بیرون فرستد و تا آهنگی را در طرفی
راه ندهد ابتدا در نغمات نکند **دهم** در مجالس بسیار
مایل بنواختن و خواندن نباشد تا مردم از و ملک نیایند
یازدهم چون در مجالس ملوک و اهل دنیا و بیت اللطف ارباب
در آید هر چه دران مجلس واقع شود از مکروهات و خباثت
باز هم آنجا فراموش کرده در مجالس دیگران مذکور نسازد
تا مایه عداوت و فساد احباب نشود **دوازدهم** مستنزل نشود
و از الفاظ وحشت آمیز و مطایبه خود را دور داشته
با خادمان و غلامان خداوند مجلس سرگوشی نکند و در میانه

ایشان تفرقه نیندازد **سیزدهم** با ازواج و ملازمان ایشان
نظر شهوانی و غیر ذلک نکند **چهاردهم** بباید که آلات طرب او
ناقص نباشد و در وقت مستقیم کردن بسیار بطول نکشد و آلات غیر
ناقص پنج اند عود نای کمانچه ضرنا نقاره باقی
همه ناقصند و نغمات از آلات غیر اینها حسب المرام
والاراده استخراج نشود **پانزدهم** اگر خداوند این
علم را لازم است که این سه تصنیف مشکله را که از اقوال
امام فخرالدین طاوس هرویست و دوازده اصول دارد
سر هر دور اینم ثقیل و دوازده مقام و بیست و چهار شعبه
در هر کدام مندرج باو از بسته که این جمله از صنایع و
بدایع و اعجوبه و معجزه این علم است الحق داد استادی
داده این هر سه تصنیف موسوم است تهجی موسیقی چنانکه
در هر مصراع اسم برده اند مذکور میشود و در میان مصرع
اسم اصول **تصنیف اول** تن دره دیم دیم نیم ثقیل تنا در تنا
عشاق دره دیم تنه تن درنا مخمس دره دیم تن دره دیم

دیم ا تن درنا حسینی تنه تنی تی فرع تن تنه ننه تلالالا
دره دیم اوفر تن تن دره دیم تناتنی تله لن دردیم چنبر
دره له درنا تن دره له دیم تن تن تنا راست دره دیم تن تن
تنه دیم دیم دیم بم تله له تن خفیف تن دره دیم شا
تن شه بوسلیک تن تن تنه درنا در تن تنه دره دیم
تله تن رهاوی تن شه دره دیم دره تن تن نیم دور تن تنی
تن تن تی شه نوا شه ننه دره لی دیم تن تن تنه دره دیم دیده
دیم پنج تن تنه دره دیم تله لالالالالالا بزرگ تنی
هی یله لالی تن شا دره دیم یلا لالیلی سماعی تن تنه تن تن
ویده دیم سپاهان تن شه شه تن دردیده دیم فاخته
ضرب تن دره دیم دیده دیم تن شه تله لالالا دیده دیم
عراق شی هی تن تنی هی دره دیم ترک ضرب تن تن دره
دیم تله له شه تن زنگوله تن تن شه تنا دره دیم دیده دیم
ثقیل تن دره لی دیم تله لالالا دره دیم تن تنه دره دیم حجاز
تنه تی دره دیم شا دویک تن تنه تن ننه نه دره دیم دیم

ترله درناهی تنه درنا برافشان تن تنه تن تنه تنه دره دیم
دیم ترله درناهی شه درنا برافشان تن تنه تن تنه تنه
دره دیم دیده دیم تن شا کوچک جهه یادگرفش تن تن دره
دیم من دره دیم تنا تن عشاق ویم ثقیل شه تن دره دیم
دیم نیم دور تنه درنا دره لی دره دیم هی جانم بلی یار من وای
درلا درلا ورتنی تن حسینی تن تن لالالا دره دیم لن دی دره
دلله تن راست مخمس تلن نا رتن تن درنا تن بوسلیک
فرع تن تنه تن در تن تنی نوا ور تن تنی تن تره دیم تن تن دربار یاهی
چهار ضرب تنه شه تن دره دیم تنه بزرگ رمل تن تن شه شه
دره دیم دلله سپاهان دویک تن تن هی یار م
سادات هی یار سادات هی ل یار من هی جانم
عراق خفیف تن شه دیده دیم دیم دیم یله لا یله لی هی جانم شاه بر
من وای زنگوله فاخته ضرب تن دره دیم تن شه حجاز باز
نیم ثقیل تن دره دیم یله لا هی جانم بل یار من آری شاه من جانم باو
اوز ضعیف نیم تن تن شه درنا دره دیم عشاق مخمس تنه تن
دره

دره دیم تن شه دیده دیم شه دیده حسینی نیم دور شه تن دره
دیم دلله تن راست فرع تن تن شه تن دیده دیم
بوسلیک چهار ضرب دیده دیم تن شه تن دلله تن دیده
دیم رهاوی برنج دیده دیم دره دیم تن لا ره دیم هی جانم
ن شه بل یارم نواست اوسط تن دیده دیم دره دیم هی جانم
شاشی بزرگ اوفر تن تن دیده دیده دیم دیم دلله تن تن
سادا تم بل جانم سپاهان برافشان شه تن تنی دره
دیم تن شه تن تن دیده دیم زنگوله سماعی تن تن دیده دیم
دلله تن دیده دده دیم تن شه حجاز ثقیل تن شه شا تن
شا دیده دیم هی جانم بل یار من تن شی کوچک دور بحسب
اتفاق این نیز در سلک تحریر کشیده می آید با عمل قابلیت
تا مبتدیان را فایده کثیر روی نماید و ازین علم بهره مند
گردند اینست که نموده میشود کار این در مقام راست اصل ش
ثقیل دره دلی تن تن تره دیم تلن باز تلن شا دره دره دیم
اتر لا یله لا جان من گر دوست دره لی تن دی دره دیم

وته آهه درنی دره دلی تن دیده ره نی تاا ورنی اترلا ترلاور
لادیم اترلایله لایارمن دوست شه شه درنادی درلادرشادره
دیم آتر لایله لاتین جانم دره دیم ترولادیم دیده ره دی تا اور
نادره دو لی تن هی هی تنه تنی شه تن دره دی تاا ور لاتره دلاتره
تره لادیم دره دیم اتلایه لایارمن عمل قابت در حسینی
اصولش مخمس سوی من آن سروران با قد و قامت رسید
مژده شهیدان عشق روز قیامت رسید ؛ تین درناتنه تن
وردرتنانه درناتنه تنن له درنا درناتین درناتین درناتنه تن
دردرنا درتا شه تین آدرتین جانم شه تین درشه تن نادرتنه تین
له لادرنا ؛ مژده عشق شهیدان روز قیامت رسید
خاک من زار را باد زکویش ببر ؛ زانکه بدامان او گرد ملامت رسید
در ره عشق تو ام پای طلب شد فگار ؛ هی یار شه تین درشه
تین درشه تین تا درشه تین زانکه بسنگ جفاهای سلامت رسید
هی یار تره دلا درشا دره تلها نه درنا دی درلا در وتناتنه
تین درنی هی یار شه تین مکرر بخواند که خوبست دیگر ابیات

ابیات چند از تصنیف مکاحب الاشاره فرزند اعز ارجمند
ضیاء الدین محمد یوسف طول الله عمره وسلمه الله تعالی عن
الافات در سلک تحریر آورده می آید که آن فرزند را بهره باشد
بذا منفصلا رفقا تصنیف عمل کسوی قول عبد القادر در
گیسوی معنبر دو تابش ؛ دود دلهاست در قفایش اثر
من التماس دارم ؛ تا سر بنهم بزیر پایش ؛ مشتاق
چنبل شو که آتش ؛ بستان شود از به لقایش
با زکوی موی تو در قفای تو دیدم شتافتم گفتم
مگر که دود دلی در قفای تست زلفش بهم بر آمد و آشفته شد و
گفت اندیشه کج مبر که کمند بلای تست صحت نامه خواجه
عبد القادر مراغه بحمد الله که صحت داد ایزد دلفگار را
بعزت برگرفت از خاک ره افتاده خواری را چو از خیل و از ان
شویم از ما که یاد آرد مگر گه گاه در خاطر گذار اعیشم یار یرا من
از کلبانگ اگر مانم جهان کی بنوا ماند که دارد یاد این بستان
چو من بلبل هزاری را

تصنیف دیگر در آهنگ حسینی کبیر و اصول محمس بازگو فرع ایت

غرق خون کردم شب هجر توغ خویش را ؛ ساختم در کنج غم روشن
چراغ خویش را ؛ در چمن گیسو کشان رفتی و گلها ساختی شد
از نسیم سنبلت مشکین دماغ خویش ؛ باغ دل آتش شد بر سینه ام خجر خزان
رخنه کی ساز و کسی دیوار باغ خویش را ؛ هی هی حال دلم چشم و
چراغ من تصنیف دیگر از استاد چاره دل دور از ان رخسار
کردن مشکل است خون اهل دل بود ریگ بیابان فراق قطع
ره زین وادی خونخوار کردن مشکل است غرض از تحریر این کتاب
انست که صاحب این فن بدیده امعان نظر کند و بداند که
واضع این نوع عمل شکله مرخص من عند الله است چه هر کس را
قدرت آن نباشد بیت سخنانشان نشانه هنر است ؛ چون
نسیمی که آید از گلزار رضوان الله علیهم

مقدمه در بیان آنکه هر آهنگی را از چه برمی داشته اند

بدانکه مؤلفان علم موسیقی اکثر برانند که اصحاب الریاضی
مکالمه کرده که مقامات اثنا عشره در اصل هفت بود بحسب

بحسب کواکب سبعه سیاره و اما هر مقامی بخلاف اهل ریاضی
از پیغمبر صلی الله پیدا شده ؛ از وقت ذهن صافی خود جهة عرض
حاجات بدرگاه قاضی الحاجات استخراج کرده اند و آن
پرده ناله و آه بدرگاه اله میکرده اند و ندای قد استجبت
من عبدی ولیس له غیری استماع می نموده اند تیمنا بذکر سبحان
الذی اعلی سمت تحریر یافت که حارس وجود با وجود پادشاه
فلک بارگاه بود از جمله کرامات مصون بدارد بحق محمد و آله الصلوٰة
علیه و آله حضرت ابو البشر آدم صلواة الله علیه در مقام راست
ربنا ظلمنا می گفتی حضرت موسی علیه السلام در وادی ایمن
در مقام عشاق ناله و مناجات کردی و حضرت یوسف
در قعر چاه و زندان بمقام عراق گریستی حضرت یونس در
بطن الحوت باهنگ کوچک فغان کردی حضرت داود
در سر قبر اوریا برادرش جهة مغفرت و آمرزش در آهنگ حسینی
توبه نمود مناجات می کردی حضرت ابراهیم در آتش
نمرود در مقام حسینی و نوروز العرب ناله میکرد حضرت اسمعیل

درغدا در مقام رهاوی قرآن خواندی و در وقت ذبح عشاق
ناله میکرد و این هشت مقام تا زمان یزدجرد شهریار بود
تا آنکه سعد الدین محی آبادی که در فن موسیقی مهارت تمام داشت
او مقامات را بدوازده رسانید در مقابل دوازده برج
افلاک و چون شمس الدین کازرونی و میر فخر الدین و اسحق موصلی
و سید حسن اخلاطی رسید ایشان در هر پرده دو شعبه بنا بست
بیست و چهار ساعت لیلی و نهاری وضع کردند یکی در اوج
و یکی در حضیض یعنی یکی در بلندی و یکی در پستی و حکمای قدیم
هر صدای حیوانی خواه از طیور و خواه از وحوش استنباط [illegible]
کرده اند و ضابطه اش بدین دستور است والله اعلم

عشاق حسینی راست بوسلیک رهاوی نوا
بانگ خروس اسب صدای اسرافیل بوتیمار فاخته عندلیب
بزرگ سپاهان عراق زنگوله حجاز کوچک
موسیجه باز گاو گوساله درشگ کرکس
زابل اوج دوگاه مخیر برقع پنجگاه عشیران
عقعق وطواط گربه گوزن کرگدن بوزنه هما
صبا نوروز عرب نوروز عجم نوروز بیاتی نوروز خارا همایون
باد نوروز از عرب وردن اسب زنبور عریان ابر مرغ
نهفت نیریز نشابورک مخالف سلمک چهارگاه
برج طوطی زاغ بوتیمار کرکس حمار

چهارگاه غزال سه گاه حصار رکب بیاتی نوروز الاصل
حمار زنگ سگ موش اشتر هدهد بود آواز اشجار
کوشت سلمک کردانیه بابه شهناز خرم
بوزینه آهو طاوس شتر غمزه محبوب آواز دریا
ایکیات بسته نگار نیریز کبیر نیریز صغیر رومی عراق
آواز چرغ دراجه شاهین ماهی گاو خوام

فصل در بیان آنکه نزد هر فرقه چه نغمه باید خواند

بر ارباب فهم و ذکا ظاهر و روشن باشد که چون علم موسیقی را
از روی کواکب سیاره و عناصر اربعه بر داشته اند
پس واجبست که بمقتضای طبیعت هر طایفه خواند که مناسبت
به طبیعت ان داشته باشد در خدمت درویشان
نوروز عرب رهاوی و زنگوله در خدمت ترکان
حجاز و عجم نوروز اصل و رکب و ایکیات در خدمت اهل علم
عراق سه گاه و نشابورک در خدمت پادشاهان
حسینی و عشاق و بسته نگار و زابل و اوج در حضور اعیان
شهناز بر سه گاه در مجلس اهل بازار اوج و زابل کردانیه
نزد فواحش نیریز و غزال و سه گاه و کردانیه و عشاق
خواند که موجب زیاده شدن مهر و محبت جماعت

زنان است در نزد فاسقان و بد نفسان حسینی و نوروز خارا
ورکب ماهور خوانند که آدمی را مایل بتوبه و استغفار می کند
و در خدمت شعرا و ارباب فهم زنگوله چهارگاه و حجاز
و سلمک خوانند زیرا که لطافت طبع می بخشد از بهر رام الکهول
کودکان در پیش دیوانگان نهاوند و دوگاه و سپهری
خوانند و در نزد مصر و حان بوسلیک و کوچک و
عشیران خوانند در پیش عربان و رومیان نوا و بزرگ
و حزان خوانند در نزد هندویان همایون و غزال و نهفت
و زنگوله خوانند و در پیش کیلانیان دوگاه صرف و حسینی
خوانند و در پیش صحرانشینان پیات و ایکیات و رکب خوانند
در مجلس پیران و دختران دوشیزه بسته نگار و سه گاه
و نهفت و همایون خوانند اما بسته نگار را زیر تری
مخالف خیزد و در خدمت ارباب بیت اللطف و بیت
المبره عراق و دوگاه و حسینی و لازمیات
انها باید خواند جهه رام کردن وحوش و طیور دستور

دستور پرده های معتدل باید خواند چون نیریز و نوا و بوسلیک
و گردانیه و ماهور و شهناز و از جهت بیماران عراق
و حسینی و زنگوله و بوسلیک و عشاق و مایه و برقع خواند
در فصل بهار نوروز صبا و ماهور و حسینی و حجاز
و سلمک و عشاق و مایه و برقع و سه گاه در فصل تابستان
راست پنجگاه و نیریز و عجم و رکب و ایکیات و همایون
و نهاوند و عشیران و حزان و چهارگاه و غزال و زنگوله
خوانند فصل خریف بزرگ و کوچک و حجاز و بسته نگار
و اوج و مخالف و نیریز و نوروز اصل گویند و در میانه ده قصیر
دوگاه و حسینی خواند فصل شتا راست و گردانیه و ماهور
و گردانیه کبیر و رکب و پیاتی و ایکیات و محیر و گشت و شهناز
خوانند چهار شد در موسیقیت شد اول نوا و نشابورک
آتشی شد دوم دوگاه و حسینی و مخالف و عراق بادی
مغربی شد سیم راست و پنجگاه شمالی و آبی شد چهارم جنوبی
و خاکی باید دانست که در هر وقت آهنگی باید خواند وقت

آهنگی باید خواند وقت طلوع آفتاب دوگاه وحسینی وسه گاه
خواند ودر وقت اضحی برنج وچهارگاه وپنجگاه وبزرگ
خوانند ووقت عصر عشاق ونوا وبوسلیک وبزرگ و
کوچک وکردانیه خواند وقت مغرب حجاز وسلمک ومایه
وبسته نگار وسپاهان خواند وقت عشا کردانیه تبریز
کبیر وزنگادی وهمایون ونهفت خواند ووقت خوابگاه عراق
وعشاق وراست خواند که شجاعت افزاید ووقت نیم شب
زابل واوج وبوسلیک خواند ودر وقت صبح کاذب نوروز
خارا ونوروز العرب وحجاز وماهور باید خواند ودر وقت
طلوع فجر عجم وعراق وبسته نگار وشهناز ورکب وپیات
خواند تا چون هرکس استماع کند علم از کوی مجاز بسر کوی حقیقت
نغمه زده ودر او اثر کرده او را بمکاشفه ومجاهده ومذاکره
انداخته روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرده سعادت دنیوی
واخروی از ملاء اعلی درباره خود مشاهده کرده زنگ
ظلمت از صفحه خاطر او زدوده چهره مقصود بنظر اعیان چند

چند چه مطلوب این فقیر خاکسار وذره بیمقدار از تالیف این
رساله شریفه آنست که بمرور ایام بسیار گمگشتگان وادی
شوق را بتقریب برسر راه ذوق آورده مشد کرده وبمکر
بذکر سبحان الذی اسری لیلا ونهارا راکشته از مهلکات
نجات یابد ودیگر آنکه بر ارباب فضل وبلاغت اظهر من
الشمس است که استاد سخن حکیم ازرقی فرموده
سرت الروح من محبة قلب فایض   وعجله الروح من
عقله قابض   والمرام فهو المطلوب وممنع فهی لم تجد قطع رجا فی
ورا الص   موسیقی نغمهاست داودی ؛ هرکه
داند ورا اسلیمانست ؛ ازین علم رفیعه شریفه غافل وبی بهره
بودن از غایت بلاهت وجهالت است چه هیچ وجه
من داخل صحبت کثیر البهجت ملوک رفیع المقدار نمیتوان شد
مگر بوسیله این علم چرا که هیچکس از افراد وازواج وذوالعقول
وذوی الحیوة نیست که ازین علم متمتع نیافته حظ تمام
وطیور ووحوش وسکنه بحار پس بر ارباب طرب واجب

ولازم است که قدر این علم نکو داشته اند از چند طایفه
مضایقه دارند تا موجب خواری این علم نشود اول طایفه اهل
بازار و محترفه و جهال و عوام دوم از فقها و واعظان
و زنان و غلامان درم خریده سیم طایفه از احمق و مخنث
و طایفه که قرآن را بد خوانند و مکاریان و قاضیان چرا که در
طبع طوایف مذکور لطایف کمتر است وقوه ادراکه ایشان
نیز قلیل است و دیگر آنکه این علم نه آنست که بکسب حاصل شود
بلکه بمکاشفه و ریاضت از قوت بفعل آید غرض از مصدع اوقات
کثیر البرکات اعزه آنست که قدر این علم حضور شما این رساله را
که قلیل اللفظ کثیر المعنی است نکو دارند که بزرگان خرده دان فن معلوم اند
و تجربه نیز رسیده معنی این بیت **شعر** صد هزاران پوست از
جمع بهایم درکشند تا کند یک پوست را کردون در خور کلاه
بر ارباب نغمات این علم واجب است که بدانند که در
هر فصل چه باید خواندن و نواختن که موجب فرح و تسلای خلق بود
فصل بهار چون طبیعت بهار گرم و تر است و آفتاب

و آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا است درین فصل میباید که نغمات
چند نماید که دلیل این باشد چون عراق و مخالف و مایه
و گردانیه و سلمک و شهناز و عجم و نوروز الاصل و رکب
و باقی خوانند که طبایع پردهای مذکور منسوبست بباد و مزاج
ما را اینها نکو مناسبت دارد **فصل تموز** چون طبیعت تابستان
تعلق بآتش دارد و شمس در سرطان و اسد و سنبله است
میباید که پرده چند نماید که ذاتش گرم و خشک چون معلوب
و زنگوله و اوج و گردانیه و ماهور و رکب و نشابورک و سه‌گاه
خوانند **فصل خریف** که آفتاب در برج میزان و عقرب
و قوس است میباید که نغماتی چند تقریر کند که طبعش مناسبت
بخاک داشته باشد و سرد و خشک بود چون عشاق و چهارگاه
و حجاز و بوسلیک و بزرگ و کوچک و نیریز و همایون
و غزال و حسینی و نیریز کبیر و مایه خواند تا موجب تزاید
سودا شود و ماده و اخلاط پدید آید **فصل زمستان**
طبعش سرد و تر است و آفتاب درین فصل در جدی

ودلو وحوتست می باید نغماتی چند خواند و نماید و مستوجب آن
گردد که خاطر عاطر دریا مقاطر فیض مآثر ملوک و امراء نامدار مسرور
و مشعوف شود پرده هائی که در فصل ربیع بکار آید خواندن راست
و عجم و نیریز و ماهور و نوروز عجم و اکیبات و سپهری و مخالف
و عراق رمی و محیر و حجاز و بوسلیک نیز در تحویل حوت و جدی
است میتوان خواندن چون اهل مجلس در کنار آتشگاه شور
نشسته باشند بر مغنی واجب باشد که حسینی و نهاوند و رکب
و مبرقع و رهاوی خواند که تا خشکی کره اش از اهل مجلس مندفع
شود و خوش حالی و سرور و نشاط دست دهد و بعیش و طرب
اشتغال نماید والله اعلم **باب دهم** در بیان ادوات
و آلات طرب که هر یک از حکما کدام از آلات طرب ساخته اند

افلاطون ارسطو جالینوس بو علی ابو نصر
ارغنون شترغو طنبور عود نای
ابن طائی محمد ابن طاوس خانه در بیان آنکه مقامات را
چنگ صرنا
چند شعبه است و هر آوازه را از دو مقام چگونه برآورده اند
و از تجربه اقوال حکما استنباط نموده اند و تجربه آورده

آورده بدین تفصیل است سپاهان عشاق
محیر اوج و صبا حسینی راست
سپاهان زنگوله عشاق راست بوسلیک
نیریز نیشابورک چهارگاه غزال مبرقع بیرج عجم حجاز غزال صبا
حسینی حجاز نوا عراق کوچک
دوگاه محیر رکب مخالف مغلوب رکب ماهور
بزرگ رهاوی تمت الرساله بعون الملک الوهاب
همایون نوروز عرب نوروز عجم
این دایره از قول حکما در بیان دوازده مقام و بیست و
چهار شعبه و هشت گوشه شش آوازه و بیست و چهار بحر اصول



رساله موسوم بکرامیه دوره سفرجی

بسم الله الرحمن الرحیم

نغمهٔ اولی است زفیض کریم **رباعی** ای بلبل جان نغمه سرا از غم تو
چون دایره دل پسر و پا از غم تو : عشاق همیشه بینوا از غم تو
درد از تو و درد را دوا از غم تو : حمد و ستایش پیغمبر که بساط اهل نشاط را در امن حفظ و حضور و مهد عیش و سرور
ارباب عشرات را در مقام و مسکن سرور انداخت
و صاحبدلان محنت گزین را در پرده عشاق و بینوایان
محبت قرین بنوای مهر اشفاق بنواخت حبیبی که ارغنون
محنت کشیدگان طریق محبت نزدیک او چون دعای ابرار
باجابت مقرون است محبوبی که سوختگان آتش اشتیاق
و سرگشتگان وادی فراق او بهرکوه و هامون هزار چون
فرهاد و مجنون است ساز طاعت او در هر مقام دولت

دولتی است ابدی و آغاز طاعت او در هرگوشه سعادت
سرمدی و درود نامعدود بر آن قافیه نظم انبیا و شفیع روز جزا
حضرت محمد مصطفی صلعم و شیر خدا علی مرتضی و باقی ائمه هدی سلام الله
علیهم اجمعین **اما بعد** چون سرگشته هر وادی سالک کوی
نامرادی دوره سفرجی میخواست که آنچه بقدر وسع خود در فن
موسیقی از اقوال حکما فرا گرفته بعمل در آورده بود تحریر کند شاید
که منظور نظر کیمیا اثر حضرت عالیمقام فلک احتشام آفتاب عزت
و اقبال مظهر لطف و کمال تاج بخش شاه نشان علیقلیخان گردد
رباعی ای تو که مهر از تو محجوب شود : خصم از حسد چاره
تو منکوب شود : در حضرت تو بزرگ و کوچک گویند یارب
که مخالف تو مغلوب شود : بنا بر این رساله موسوم بکرامیه دوره
بر سه اصل بنا نهاد **اصل اول** در بیان دوازده مقام که
در پیدا شدن مقامات و شعبها و گوشها و آوازها ارباب
این فن و اصحاب این علم بچند وجه روایت کرده اند
و در تسمیه آن نغمی گفته اند که حضرت موسی بن عمران علی نبینا

وعلیه التحیة والسلام درمیان دریا سنکی دید حضرت جبرئیل
رسید وکفت این سنک را بردار که تو را بکار خواهد
آمد موسی علیه السلام او را برداشت ونکه میداشت
تا وقتی که با قوم خود بصحرائی رسید که چهل سال در تیه بماندند
تشنکی برایشان غالب شد حضرت موسی علیه السلام
مناجات بدرکاه قاضی الحاجات کرد جبرئیل علیه السلام
نازل شد وکفت یا موسی عصای خود را بران سنک
زن چون عصای مبارک بران سنک زد دوازده چشمه
آب ازان سنک جاری شد ودوازده بخش شد واز
هریک صدائی ظاهر کردید جبرئیل ع کفت ق یعنی ای موسی
فراکیر پس موسی علیه السلام دوازده مقام را از صدای
آنها فراکرفت بعد ازان لفظ موسیقی بکثرت استعمال علم
این علم شد ودر پیدا شدن آهنک روایتی آنست که
مقام در اصل هفت بود وهریک از پیغمبری بظهور پیوسته
کویند که حضرت آدم صفی علیه السلام در آهنک راست

راست ربنا ظلمنا کفتی وحضرت ابراهیم علیه السلام در مقام
حجاز صحف خواندی وحضرت اسمعیل علیه السلام باهنک رهاوی
مداحت نمودی وحضرت یوسف علیه السلام در مقام عراق
از درد فراق کرایه وزاری نمودی ویونس علیه السلام در مقام
عشاق بصد اشتیاق با حضرت مناجات نمودی وحضرت
یونس ع در آهنک کوچک در شکم ماهی تضرع کردی وحضرت
موسی علیه السلام در مقام عشاق بصد اشتیاق با حضرت
خلاق مناجات نمودی وحضرت داود علیه السلام در آهنک
حسینی زبور تلاوت فرمودی تا زمان سلطنت خسرو پرویز
وشاه شیرویه مدار اهل این نغمه برین هفت مقام بود وروایتی
دیکر آنست که شبی افلاطون عروج کرد دوازده مقام را از دوازده
برج فراکرفت بساز عود که وضع کرده است مقام مذکور را
او انمود وروایتی دیکر آنست که آنچه کامل بتخصیص حکیم فیثاغورث
وحکیم صلاصل بتتبع واستقراء یافته اند هشت است
عشاق بوسلیک راست عراق اصفهان

رهاوی حسینی حجاز اما آنچه بتحقیق پیوسته است آن
دیگر از مقامات مذکور استخراج نموده اند چنانکه نوا را از عشاق
و زنگوله را از راست و بزرگ را از عراق و کوچک را
از اصفهان که مجموع دوازده مقام باشد و هر یک را
برجی منسوب داشته اند که هر کدام از مقام و شعبه ها را
در چه وقت و حضور کدام طبقه و طایفه بخوانند یا بنوازند
و خاصیت و طبیعت هر مقام چیست چون رساله مختصر بود
نخواست که مرتکب تفصیل آن شود تا بملال نینجامد مخفی نماند که
در اسم بعضی مقام اختلاف واقع است کوچک را
بزرگ افکن و رهاوی را بسته نگار نیز گویند و بعضی حسینی را
زیرکش و زنگوله را نهاوند میگویند و حجاز ترک را داخل
مقامات داشته اند و اورا حجاز وصل گویند که ترکان
در پنجا خوانندگی می کنند و معتدل نیز میگویند و فرقه حجاز اصل
آن را میدانند که درمیان عراق او نیز نیز است و بعضی
بسته نگار و زیرکش و نهاوند حجاز ترک که مذکور شد

شد از ترکیبات بیست و چهار شعبه میدانند دوازده مقام
باین ترتیب سمت نظم یافته بیت راست در برج حمل
کرده مقام :. بهر اصفهان ثور ای نیکنام :. تا عراق آمد
بجوزا بی نفاق :. کوچک و خرچنگ کردند اتفاق گر بزرگ
اندر اسد گشته نهان :. از حجاز و سنبله باری بخوان بوسلیک
بمیزان توامان :. ساخت با عشاق در عقرب مکان :. چون
حسینی قوس را دمساز شد :. زنگله با جدی هم آواز شد
شد نوا دلو با هم سازکار :. تا رهاوی بحوت افتاد کار

اصل دوم در بیان شعبه و آوازه بدانکه بعد از اتمام
دوازده مقام خواجه ابراهیم و حسینی نائینی و اسحق موصلی
از هر مقامی دو شعبه وضع کرده اند تا موافق ساعات شبانه
روزی که مجموع بیست و چهار شعبه بوده باشد

مبرقع پنجگاه نیریز نشابورک مخالف مغلوب
رکب بیاتی همایون نهفت سه گاه حصار
عشیران صبا زابل اوج دوگاه محیر چهار

غزال نوروز خارا ماهور نوروز عرب نوروز عجم
بدانکه شعبها از بیست و چهار نیست اما بعضی را بدو قسم
میخواهند بیاتی را الکیات و همیون را عربان و صبا را
نوروز صبا و سه گاه را روح افزا و نشابورک را
جوزی و مخالف را روی عراق و غزال نیز میگویند و رابع
دم آرای و دلفریب و سپهری نیز میگویند و اهل عراق و فارس
گوشه چند قرار داده اند و می گویند سوای بیست و چهار شعبه است
و جمعی که درین علم ماهر بوده اند از مجموع مقامات و شعب آن
سی و شش استنباط کرده اند و هر ترکیبی را نامی نهاده اند چون
این مقام مقتضی تفصیل آن نبود بمقامات مذکور و شعب مشهور
احتصار کرد غرض که هر چه قرار دهند از دوازده مقام
بیست و چهار شعبه و شش آوازه بیرون نخواهد بود و چون
از هر مقامی دو شعبه ظاهر است یکی از پستی و دیگری بصورت
نظم درآمد مث از بزرگ اخر گل بخشم سکفت
تا شنیدم از همیون در نهفت حا جیا نزا کم آواز حجاز
بهاز

تا حصار آید سه گاه دلنواز ؛ بوسلیک آهنگ سازی
بیگمام ؛ از عشیران تا صبا آرد پیام ؛ ناله عشاق
نا دریافته ؛ زابل از اوج محبت تافته ؛ از حسینی تا حدی خوانده ام
درد و گاه و دل مجیر مانده ام ؛ نغمه زنگوله کاهل حال خواند چارگاه
از پرده غزال خواند ؛ از نوا نوروز خارا دورمیش ؛
گوشه بنگو تراز ماهور میش ؛ از رهاوی پیش رباب
نغم ؛ شد نوروز این عرب آن یک عجم ؛ دیگر
بدانکه بعد از انتظام مقامات و شعب حکما از هر دو مقام
صدائی فراگرفته اند و آوازه موسوم ساخته اند و آن شش
سلمک گردانیه نوروز اصل گوشت مایه شهناز
درآمدن آن از مقامی و شاید از مقامیست برین نهج
که منظوم شده مث تا که سلمک را ابتدا آواز شد ؛ صفاهان
زنگوله را دمساز شد ؛ تا مرا نوروز اصل آوازه شد
بوسلیک آمد حسینی تازه ؛ هر صدائی کر گوشت آمد برون
شد حجاز نا توانش رهنمون ؛ از مایه صد ناله و زاری

مشبند تابکوچک از عراق آمد نوید نالهٔ شهنازم
ازدل عم زدود از بزرک وازرها وی رح نمود اصل
دربیان اصول وبعضی از فواید موسیقی بدانکه اصول حکما
از حرکت نبض فرا گرفته اند ضرب القدیم نام نهاده وبعد ازان
جمعی که درین فن قدرت تمام داشته اند پنج اصول یافته اند
رمل اوفر دویک ترکی ضرب مخمّس ومدتی بدان تصنیف
ایشان براین وجه بود تا خواجه صفی الدین عبد المومن واستادم
روح پرور مولانا حسن عودی وخواجه عبد القادر هفده
بحر قرار داده اند رمل اوفر دویک چهار ضرب مخمّس
دوبر افشان چنبر رمل فاخته ضرب ترکی ضرب نیم ثقیل
اوسط که فرع میکویند ضرب الفتح نامند اما چند اصول
دیکرند که درین ایام برآن مزید شده که داخل هفده بحر نیست
مثل ضرب الملوک که تصنیف شاهزادهٔ است وضرب الامیر
که نادر العصری استاد سلطان محمد طنبوری وضع نموده
وچند پیشه مشکل موافق ان نسبه ودر چند قسم است

در

قسم است دور قدیم دور اصل دور سماعی دور هندی
نیم دور که پیر جمالی کویند دیکر روان اوفر که درمیان عوام
براه بالا مشهور است وشادیانه ترکی وشادیانهٔ خفی وفقیر
نیز اصولی یافته که ضرب العشق نام نهاده ونقش واهنک
چهار کاه موافق ترتیب داده باشد که ارباب نغم واصحاب
کرم نظر از عیب بپوشند ودر اصلاح آن بکوشند پوشیده
نماند که مقام دو اصل کمیت واصول کی اما بصور مختلفه آمده
مقام یک کاه است واصول رمل یک کاه که چون سازنده
وخواننده شروع در نغمه کند اوّل که یک کاه است کاه ازان
بهر آهنکی که خواهند برآرند ورمل اصولیست که آنچه در نظم
موسیقی موافق آن نباشد آن خارج است مکر نظم ترکی
ضرب که با وجود مخالفت رمل خارج نیست بدانکه اصول
جمع اصل است واصل باصطلاح علم موسیقی آنست که نطق
وضرب وزمان موافق باشد وزمان آنکه میان دو حرف
واقع شود در باشش مقدار زمان که من الضرب است ونکاه داشتن

فانون آن امر نسبت ذاتی وجبلی نه کسبی و استادان اداکردن
موسیقی را به سه طریق اداکرده اند اول قبل دوم معه سیم
بعد قبل انست که اول ضرب زنند و بعد ازآن آهنگ
کنند ومعه آنکه ضرب وآهنگ باهم زنند و بعد آنکه اول آهنگ
کنند و بعد ازان ضرب زنند بدانکه واضع نظم در موسیقی باربدست
که در خدمت خسرو پرویز بوده و اعجاز تمام داشته و
خواننده بی نظیر بوده چنگ را بغایت نیکو می نواخته وقبل ازو
کسی صوت ونقشی نگفته است وتصنیف در موسیقی چند قسم است
نقش نقشین صوت عمل کار قول سرغزل ترانه ریخته
پیش رو سربند نقش آن است که چیزی ونقرات یکی
باشد ونقشین آنکه چیزی نوعی ونقرات نوعی بود و بیلالا است
و تن تن ندارد صوت را یک سرخانه و میان خانه و باز
گویست متصل بانالهٔ عمل را دو سرخانه یک طرز و یک میان
خانه و بازگویست متصل بانالهٔ عمل را دو سرخانه یک طرز و یک
میان خانه و بازگوی هر دو را درآمد از چیزی میشود ونقراتشان

نقراتشان تن تن است بیلالا ندارد و گاه بجز بیت تا
شاهی درآمد از نقرات می کنند و بعد ازان چیت خوانی و باز
بر سر نقرات آمده و سرخانه تمام می کنند وسرخانه یک
نوع دارد و یک میانه خانه وبازگوی قول را و سرخانه سه نوع است
یک وبازگوی میان خانه ندارد و شعرا و خواه عربی
و خواه عجمی درآمدش خواه از چیت و خواه از نقرات
جایز داشته اند هر دو را اما اکثر از نقرات سه گوشه دارد
هرکدام بطرزی یکی چیزی کی مع یکی ذم و دیگری بیلالا وتلله لالا
و محبان و مستجع ریخته در اصول و فراست معه چیزی نقراتش
خواه تن تن و خواه بیلالا پیش رو و سربند هنر سازنده
هاست وپیش رو را یک سرخانه و میان و بازگوی است
همه جا لازمه ونقرت لازمه یک نوع سربند ریخته اصول است
ترکیبات او بدیهه است هرگاه استادان باهم بوادی
آزمایش درآیند سربند میان آرند و قدرت یکدیگر را
ازان معلوم کنند آنچه پیش ازین بنگویم تو تو فعلی ده

که از همه باز آیم و بتو گرایم وین بخشش که جز تو نپذیرد ودلی
گر است که جز راه تو پویم وزبانی که غیر تو گوید بادم
تا بلبل جان نغمه سرا خواهد بود تا مطلب عشاق نوا خواهد بود
بی زمزمه عشق نخواهم بودن تا قوت دم زدن مرا خواهد بود

تمت الرسالة الشریفة بعون الله تعالی
فی شهر جمادی الاولی ۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود حکیمی را که بقانون حکمت کامل الصناعة و رحمت رافع انواع امراض علل و رنج اصناف اعراض است جلت آلائه و عمت نعمائه و درود نامعدود بر سرور که هادی رسالت و زبده نبوت طبیب جیوب امت و شفاء صدور ملت و بعد چنین گوید بنده ضعیف و کمینه نحیف المستشفی بشفاء النافع الحبیب یوسف ابن محمد ابن یوسف الطبیب ستر الله عیوبه و غفر ذنوبه که چون بتوفیق حضرت فیاض رسالة الامراض که علاج هر مرض و دوای هر غرض در وی مسطور است صورت اتمام و ست انتظام یافت و بشرف مطالعه بعضی فضلای نامدار رسید نزد این ضعیف التفاتی می بود مشرف گردید اشارت فرمود که کتابی در شرح مشکلات و طرفی از ترتیب مرکبات که درین رساله مبین شده با زیادة فواید و مزید فواید از علامات و امارات امراض و غیرها باید نوشت تا از مطالعه آن کافه انام از خواص و عوام مستفید و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم بصوب این مرقوم که بجامع الفواید موسوم است معطوف گشت امیدواری بجناب حضرت باری عز شانه آن است که بعز صفا و عین رضا معزز و منظور گرداند والآن وقت الشروع فی المقصود بعون الملک المعبود

بسم الله الرحمن الرحیم

ای وین زدرد سر دولت رنج وعنا ۱ ترک حرکت کن و طلب راحت را
خطمی و بنفشه و سپوس گندم مجموع بجوشان و در آبش نه پا

علاج صداع دموی

ای درد سرت گشته از خون پیدا ۲ گر بتوانی رگ سر از وی بگشا
شربت زگلاب و قند و آب لیمو ترش کن و ماش و عدس ساز غذا

علاج صداع صفراوی

درد سر تو اگر بود از صفرا ۳ صندل بشکن با آب کشنیز طلا
از اشربه مطلب شراب ریباج وز اغذیه کشک و جو و ماش و کدو را

اشاره بمسهلات در درد سر صفراوی

بیماری هر که شد ز صفرا پیدا ۴ باید که خورد ز بهر دفع صفرا
یا حب بنفشه یا نقوع مسهل یا آب انار و شیرخشت اعلا

علاج صداع بلغمی

از

آن را که صداع بلغمی شد پیدا کو روغن قسط و فرفیون ساز طلا
شربت ز طبیخ بادیان سازد و شبت طیهو کند کبوتر از بهر غذا

بیان مسهلات در بیماریهای بلغمی دماغ

از بلغم اگر ترا مرض شد پیدا ۵ زان پس که انکند نضج را از پا
اخراج کنش بحب اصطمخیقون یا حب ایارج و یا حب قوقایا

علاج صداع سوداوی

گر درد سر تو را سبب شد سودا ۶ از دست مده شربت افتیمون را
از اشربه و انگه از نخود ساز غذا وز روغن بابونه و بادام طلا

اشارت بمسهلات که در علتهای سوداوی نافعست

گر درد مرض تو چون ز سودا پیدا ۸ باشد که تنت پاک شود از سودا
معجون نجاح یا حب افتیمون یا حب سطوخودوس شاول فرا

علاج صداعی که از گرمی آفتاب حادث شود

از گرمی آفتاب هرگه که ترا ۹ برگشت مزاج و درد سر شد پیدا
آب گل خطمی و لعاب سپیوش آمیز بیکدیگر و بساز طلا

در علاج صداعی که از برودت هوا حادث شود

گر وی تنت از جوهر سردی هوا ۱۰ زانسان که از و شود صداعت پیدا

یعنی درد سر که از سودا باشد علامتش تیرگی رنگ و درازی و فکر دائم است ۷ صفت شربت افتیمون افتیمون هفت مثقال در خریطه کرده در یک پیاله آب جوشانیده مالند تا مزه خود را باز دهد و ده مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته بقوام آورند هر صباح کفایتش در عرق فاتر آب اندازند صفت روغن بابونه ... شش مثقال کنجد صد مثقال ... نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند ... روغن کنجد ... صفت روغن بادام ... قند سفید ... در ظرف مس بر روی آتش گذاشته بپزند تا روغنی ... باشد بیرون آید اشاره بمسهلات که در علتهای سوداوی ... بعد از نضج سودا و ظهور اثر آن از اجتماع قاروره و غیره صفت منضج و برنده سودا اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان برسیاوشان بادیان اصل السوس ... نیم کوفته از هر یک دو مثقال ... در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و به قند سفید ... صفت معجون نجاح ... افتیمون ... اسطوخودوس ... صفت حب ... صداعی که از گرمی آفتاب حادث گردد علامتش ... کر از سردی هوا عارض شود علامتش تقدم ... صفت ...

[illegible]

سر بکی و عنبر و لادن و مشک در روغن زیت حل کن و ساز طلا

ذکر علامت نیک در صداع

هرکس که صداع رنجه دارد اورا ١١ بر سر قطرات درد بارد او را
از بینی او چو ریم آید با خون البته صداع واگذارد اورا

علاج شقیقه یعنی درد نیم سر

از درد شقیقه اگه باشی تعدا ١٢ بکشا تو رگ علاج تدبیر لعاب
با صمغ بکوب زعفران و افیون وز بهر طلا حنیر ساز ز سکلاب

علاج سرسام یعنی آماس که از دو پرده دماغ گشته

سرسام کسی را که بود از اسباب ١٣ باشد چه ز خون بده شراب عناب
از ماش و جوش غذا کن لخلخه ساز از صندل و آب سیب و کشنیز گلاب

هم در علاج سرسام

سرسام چو عارض شود از صفرا ١٤ صفرا و عفونتش برد از جا
باید که خوری نقوع آلو و تمر هند در آب گل بنفشه دایم پا

هم در علاج سرسام

از بلغم اگر پدید شد سرسام ١٥ از درد و غم لبالب آید جام
تدبیر بلغمیت باید کرد باشد که ز دفع آن برآید کام
هرکس

بیان علامت بد در سرسام

هرکس که ز سرسام دلیل آمدنی است ١٦ بر بستر خود همی علیل آمده است
بولش چو عیان شده است برصورت آب بر آمدن مرگ دلیل آمده است

اشارت بعلامت نیک در سرسام

سرسام کشد چو رخت علت بیرون ١٧ چند پریشان و پریشان کو نه
گر قنفخ آید عرق سعفه بهبود همان زمان نماید بیرون

علاج نسیان

نسیان چو شود منقص اقبالت باشد همه وقت از آن پریشان حالت
هر روز برای دفع آن بس باشد از ماده احیوة بکمثقال

علاج جمود که کنایت از باطل شدن حس و حرکت بیمار و باقی ماندن وی بر شکلی که قبل از آن بوده

چون بحضرت جمود گردد حادث رنجی که تو را نبود گردد حادث
گر اهل هدا و اعلمت فرما صحت دانم که زود گردد حادث

هم در علاج جمود

هر که که بر جمودت از جسم رواج از روی شود متاع صحت تاراج
آنها که بباشد علاج نوشوند باید که کنند خلط سود اخراج

علاج سبات که خواب غالب گرانست

هرکس که بود سباتش از اصلاح باید که باهتمام در شام و صباح

[illegible]

ازبوره و مقل شاف سازی که بود | او را ز برای باب صحت مفتاح

هم در علاج سبات

از عارضه سبات گردی چو کرخ | گردد بدنت فسرده بر صورت یخ
ترپت عمل اگر نه بهر تو کنند | یابد ز غم تو دوستان را آوخ

علاج سهر که بیخوابی است از حد اعتدال گذشته

صفرا چو سبب شود که خوابت نابد | گر سهل شود مسهل آنت شاید
چون بیضه کردوت ز آب شبحاش | هر روز ز آب جو نطولت باید

هم در علاج سهر

چخوابی تو چونکه فزون شد ابد | افیون که بود پسند اهل خرد
در دهن بنفشه حل کنی بهر علاج | هر شب قدری بمال از آن برخرد

در علاج جنون

هر تن که از و بدید و عقل نمود | آثار و علامات جنون باید بود
چشمش همه بر صورت زیبا جان | گوشش همه بر صدای چنگ و عود

هم در علاج جنون

چون در بدن تو خلط سودا افزود | دیوانگیت از آن سبب روی نمود
باید که مداومت کنی بر می لعل | کز وی رود این مرض چو از آتش دود

[illegible]

علاج سدر یعنی تاریک شدن چشم بوقت برخاستن

آن را که درون او بخار انگیزد | تاریک شود چشم چو بر پا خیزد
باید که خورد کباب با قلیه جشک | وز سیر و پیاز و مثل آن پرهیزد

علاج دوار

از دست بخار چون بگردد سر رو | اطریفل خرد و میل سیب باید کرد
از اشربه بایدش شراب لیمو | وز اغذیه اش کباب چپاند خورد

علاج صرع

آن را که قضا علت صرع انگیزد | باید که ز میوه های پر پرهیزد
از خوردن لحم بزکند قطع نظر | در گردن خود عود صلیب آویزد

هم در علاج صرع

کارت ز قدر اگر به صرع انجامید | رگ زن چو علامت دمت شد پدید
ور گشت یقین که خلط دیگر سببست | خور مسهل آن صحت تا منت رسید

علاج سکته که عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضاست

هر کس که ز رنج سکته از پای فتاد | هم حس وی و هم حرکت رفت بباد
گر سرخی چشم و روی بینی او را | در دم باید رگ سر از وی بگشاد

علاج آنکه صاحب سکته زنده بماند

چون صاحب سکته را نفس بسته شود / زانگونه که در هلاک او شبهه رود

گر مگس تو بمشام نظر افکندن / در زو بپرد او و بپرد شود زنده بود

علاج کابوس

چون زحمت کابوس عارض مرد / آسایش و خواب بر دلش گردد سرد

هر ماده که موجب آن شده است / آن ماده را ز تن برون باید کرد

بیان علامت بد در کابوس

هر کس که به بسیاری کابوس بود / وز کم خردی بی علاجش برود

در آخر کار یا شود دیوانه / یا صرع کشد مدبر یا سکته شود

علاج فالج

چون عارضش ز فلج بر کسی گردد سرد / نصف بدنش از حرکت آید فرد

از روز نخست تا بروز چارم / جز ماء عسل ورا نباید خورد

هم در علاج فالج

چون صاحب فلج را چهارم آید / از ماء اصول شربتش میباید

از لحم کبوتر بچه و آب نخود / با زیره و زعفران غذا میباید

هم در علاج فالج

چون روز چهار روز فالج گذرد / باید که معالج به عمل دست برد

وانگاه دهد داروی مسهل و بار / باشد که مریض را الصحت نگرد

هم در علاج فالج

مفلوج سوی شفا چو نزدیک رسید / در منضج و مسهل و عمل فایده دید

از روغن قسط و فرفیون شونیز / چندانکه دهد دست بباید مالید

علاج لقوه یعنی کج شدن چشم و روی و لب

آنها که بدیشان مرض لقوه رسید / مرغ صحت ز دام ایشان بپرید

گر جوز بوا در دهن خود شب و روز / دارند نگاه خواهد افتاد سعید

هم در علاج لقوه

لقوه چو بجانب کسی روی نهد / صحت رود از دست و مرض [illegible]

باید که خورد حب ایارج [illegible] / باشد که ازین درد و مرض [illegible]

هم در علاج لقوه

آن را که رسد از مرض لقوه گزند / باید که پیاده دارو از من این پند

آینه چینی بنظر آورد / در خانه تاریک نشیند گه چند

علاج رعشه

از کثرت بلغم اگه در رعشه فتاد | مسهل که مناسبش بود باید داد
در شرب شراب یا جماع بس سبب | باید زمی و مباشرت بار استاد

علاج اختلاج

چون عضو کسی کرد پریدن بنیاد | باید نمک گرم بر آن عضو نهاد
ور رفع نگردد بطریق مذکور | حتی که بدن پاک کند باید داد

علاج تشنج یعنی در هم کشیدن عضو

چون عضو ترا تشنج از بلغم شد | افزود ترا محنت و راحت کم شد
در سقیه کوش زود تر زانکه علاج | مشکل گردد مرض چو مستحکم شد

علاج تمدد یعنی [illegible] عضو

هر کس که گرفتار تمدد گردید | و انگه ز حبوب مسهله فایده دید
اندر بدنش روغن پیه کفتار | یا روغن پیه خرس باید مالید

امراض چشم

علاج برو که دانه ایست در پلک چشم بموضعی در مژه روید

ای چشم تو مبتلای تشویش برد | تدبیر تو نزدیک بتد بر خرد
بکنج و حلیت و اشق با سرکه | بر وی اگر نهی برد را برد

علاج شعر منقلب و شعر زاید که یعنی بر آمدن مژه و شعر مژه زیاد است

گر شعر بود منقلب گر زاید | در شقیقه و داغ مباشش بجد

چون سقیه تمام حاصل کرد | تشمیر کن ای تو را خداوند مدد

علاج سلاق عبارت از غلظت و حمرت پلک و ریختن مژه است

در پلک تو ای که کرد غلظت بنیاد | از من بسخن سعید مسبد ار یاد
اسفید و تخم مرغ و برگ خرفه | ابن بر روغن گل و بساز ضماد

علاج شرناق که زیادتی پیه در پلک بالاست

در پلک تو شرناق چو پیدا گردد | غم را اول عمخوار تو ما وا گردد
تا از فن ور دستکار نگشتند | نادر باشد اگر مداوا گردد

علاج غرب و ریشی بود در گوشه چشم در جانب بینی

چون کرد ورم گوشه چشم و بکشود | نامش غرب آمد ای دلت سعد نجود
گر باشش بخایند و بر او بکذارند | امید بود که رو نماید بهبود

علاج جرب که درشتی پلک و سبل که [illegible] رکهای در هم بافته بر سفیدی چشم

در دفع جرب شیاف احمر باید | و ز بهر سبل شیاف احمر باید
باشد جرب و سبل چو با یکدیگر | تا نفع دهد و ز و ر اعبر باید

علاج رمد یعنی ورم چشم

چون از رمد تو بگذرد در رو یکچند | تا آهوی صحت در آید بکمند
چشخام و نبات مصری با میران | باید چو غبار کرده در چشم افکند

علاج طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود بر سفیدی چشم

[illegible]

درچشم تو ای که طرفه ظاهر باشد | زین نکته ترا غبار خاطر باشد
چون دیدن خود بدو و کند روی | گر دفع نکرد از تو نادر باشد

علاج ظفره یعنی ناخنه

درچشم تو ناخنه چو پیدا باشد | از بهر تو نوشنوشیس مهیا باشد
چیزی که درین مرض ع دفاع باشد | نزدیک حکیم روشنایا باشد

علاج دمعه یعنی آب رفتن چشم

وانا مرض دمعه چو از گرمی دید | دانست که بهرا و بود سرمه سفید
ور دید که سردی مزاجش سبب است | درویج بغیر باسلیقون کشید

علاج قرحه العین یعنی ریش چشم

قرحه که بود چشم ترا موجب درد | از ورد کنه عارض کلوش زرد
چون پاک زبد وکشت از بهر علاج | ترتیب شیاف کندری باید کرد

علاج بیاض که سفیدی بود بر سیاهی چشم

درچشم تو چون بیاض پیدا گردد | دفعش بدوا ترا انشا گردد
گر آب شقایق بچکانی بسبل | تا چشم بهر نبی مداوا گردد

علاج انتشار که کشاد شدن ثقبه عنبیه که موضع روشنائی چشم است

درد ویح چرا انتشار پیدا گردد | اسباب غم والم مهیا گردد

[illegible]

گر گشت سببش بیضه بود موجب آن | چون مبقعه زود مداوا گردد

علاج ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه

ضیق الحدقه اگر شود عارض تو | کو هم که چه چیز باشد او را در خور
گر غیر رطوبت بود باعث آن | دفعش شیاف زعفران باید کرد

علاج خیالات که بنظر در چیزها است مثل مگس و پشه در پیش چشم

چشمی که خیالات قرینش باشد | صد آفت و فتنه در کمینش باشد
هر که که بخار معده کرد سببش | مسهل بطلب دوا همینش باشد

علاج نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنائی چشم

هر که که نزول آب پیدا شود | صبر و ل سمند برباد شود
گر صاحب آن بسل کند جنبش | صحت آمد و خاطرش شاد شود

علاج عشا یعنی شبکوری

از غلظت بیضه چو شبکوری زاد | صد گونه غم والم بدل روی نهاد
گر شهد آب رازیانج بکشند | نزدیک حز د معتبر خواهد افتاد

علاج جهر یعنی روزکوری

چون عارضه جهر بآدمی برسد | از رقت روح باصره روی نمود
از روی علاج صاحب عارضه | لحم بقر و هریسه باید فرمود

علاج ضعف البصر یعنی نقصان پذیرفتن قوت بینائی

صنعف بصرت چو از رطوبت زاید — گر مسهل آن میل کنی میشاید
گردد چو دماغ و بدنت پاک خلط — دیگر تو کحل روشنائی باید

امراض گوش

علاج طرش یعنی گرانی گوش

ای آنکه ترا گرانی گوش بود — گویم سخنی اگر ترا گوش بود
باشد سببش چو بلغم از روی علاج — گر داروی داخش خوری نوش بود

علاج طنین یعنی آواز گوش

از قوت حس اگر طنین گشت پدید — نزدیک حکیم مغلطانست مفید
وان لحظه که باشد سببش ضعف دماغ — بر سر ز مقویات باید مالید

علاج وجع الاذن

درد گوشت اگر ز صفرا باشد — از روی رخ و چشم تو پیدا باشد
گر حب بنفشه بعد منضج بخوری — از روی علاج خوب و زیبا باشد

علاج قرحة الاذن

ای آنکه بود قرحه گوش تو پدید — گر مرهم ابیض طلی میبت بعید
وانم که بود قرحه نه کو لیسید — چیزی نبود چو زهره گاو مفید

دخول الحیوان فی الاذن و تولد الدود فیها یعنی در آمدن جانور در گوش و پیدا شدن کرم در گوش

در گوش تو هر که بتقدیر دود — آید حیوان یا که پدید آید دود
گر صبر آب شبح یا آب کبر — قطره کنی روی نماید بهبود

علاج دخول الماء فی الاذن

چون آب درون رود با تبر — در گوش تو ای دل تو پر چشمه جود
در گوش تو چوب بالان بنهند — وانگه بکشد آب بیرون آید زود

امراض بینی

علاج خشم یعنی باطل شدن حسی که در بینی است

ای آنکه ترا قوت شم باطل شد — احساس بوی نیک و بد مشکل شد
اخلاط غلیظه گر بود موجب آن — از داروی مسهل تو ان حاصل شد

علاج نتن الانف یعنی بوی بینی

از بینی اگر نتن و زبدن گیرد — طبع همه کس از او رمیدن گیرد
باید که طبیب سنبل کوهی را — از روی دوا درود میدان گیرد

علاج جفاف الانف یعنی خشکی بینی

ای عشق زگرمی شده بر طبع زرد — وز خشکی بینی ز خوشی آمده فرد
بر بینی سر تو آب برگ خرفه — با روغن بادام طلا باید کرد

علاج قرحة الانف

بینی تو را چو قرحه تر خواهد بود — حال تو از این مرض دگر خواهد بود

داری چو بگار رهم اسپش را | شام سرض تو را سحر خواهد بود

علاج رعاف

خون رفتن منی خو ز بحران باشد | گر بیشی کنی زان خطر جان باشد
و اندم که ز بحران نبود نزد حکیم | بستن بدقاق کندر آسان باشد

تعداد ادویه رعافیه

داروی رعاف آنچه مشهور بود | گر با تو بگویم ز وفا دور بود
افیون و دقاق کندر و زاک تخم | گلنار و اقاقیا و کافور بود

علاج زکام

آن را که زکام گرم عارض گردد | بس فایده گر شراب نیلوفر دید
چون ساخت پس از شربت مذکور غذا | از ماش حو و مغز ارشاد خیند

هم در علاج زکام

دانا چو زکام را ز سردی نگرد | از اشربه جز شربت زوفا نخورد
وز اغذیه ترپ نباید نخود آب | نافع دهند و این مرض را ببرد

امراض لب

علاج باشرا یعنی آماس سرخ که تمام روی را فرا گیرد

باشی چو باشرا باشی تو مید | باشد که ز صحت رسد ز دو نوید

خون

خون کم کن و مسهل خور تا زو رسیم | مسار طلا و صندل سرخ و سفید

علاج باد شنام یعنی سرخی مایل بکدورت که در روی پدید آید

آنها که گرفتار باد شنا شد | گر رگ نزنند در خور دشنام شد
مطبوخ هلیله بعد از آن گر نخورند | در طور و طریق بچه کار خاسند

امراض لب

علاج تشقق الشفه

ای آنکه شقاق بر لبت ظاهر شد | باید بعلاج آن تو را خاطر شد
گرماد و صفرا بود از مسهل آن | بر دفع چنین مرض توان قادر شد

هم در علاج شقاق لب

هر کس که تشقق لبش آزار د | هر خورد نیا خشک زبانش دارد
باشد که ز پیه مرغ و اسفیده روی | مرهم کند و بر لب خود بگذارد

علاج ورم الشفه

هر کس که ز خون لبش ورم خواهد کرد | صد گونه شکایت از الم خواهد کرد
گر کم کند خون و ملین نخورد | بر خویش در این مرض ستم خواهد کرد

علاج قلاع یعنی جوشش دهان

از گرمی اگر قلاع گردید پدید | از راه علاج بر نیاید گردید
گلنار و گل و سنج و سماق سوده | بر وی که و پگاه بباید پاشید

هم علاج قلاع

از سردی اگر قلاع پیدا گردد / اسباب فسرده که مهیا گردد
پاشی چو بر او خاوشب سوده / نبود عجبی اگر مداوا گردد

علاج سیلان الماء من الفم

چون آب ز سردی از دهان تو رود / چیزی که بود سرد و مغذب شود
باید که خوری کوارش زیره چو / تا آن وقتی که این مرض دفع شود

علاج بخر یعنی بوئی دهان

چون بوی بد از دهان انسان آید / از همنشینش خلق هراسان آید
از خوردن مسهلی که خلط غالب / اخراج کند علاج آسان آید

امراض دندان

علاج وجع السن یعنی درد دندان

دندان تو را چو گیرد از گرمی درد / سرکه بگلاب مضمضه باید کرد
از اشربه‌ات سکنجبین باید جست / وز اغذیه‌ات ماش و کدو باید خورد

علاج ضرس یعنی کند شدن دندان

دندان تو چون کند شود با آورد / باید بخم شنید از مالابد
از خوردن تخم خرفه کن زنهار / تا نرو که بدست اگر مرض ممتد شد

علاج دود السن یعنی کرم دندان

دندان تو را رسد چو تشویش ز دود / نومید مباش از شفا بخشش ودود
تا هر چه بود زود و ساقط گردد / پیه بز و تخم گندنا بشکن دود

علاج استرخاء اللثه

از سستی لثه هر که شد حالش بد / بد حالی او تا که نگردد ممتد
باید که بگوید گل و گلنار از آن / هر شب قدری برین دندان باید

علاج لثه دامیه که خلاصه‌اش خون رفتن از گوشت دندان است

چون لثه دامیه شود خارج دم / از نهر سنون بدست باید آورد
اخراج کنی چو خلط غالب ز بدن / اندیشه مکن که زود زایل گردد

علاج ثقل اللسان

ای آنکه گرانی زبانت باشد / در چهره ز بلغم چو نشانت باشد
باید که کنی غرغره از خردل و خل / چندانکه درین مرض توانت باشد

علاج ورم اللسان

آماس زبان اگر ز خونت باشد / سرخی زبان ز حد فزونت باشد
گر رگ نزنی و نشنوی قول حکیم / نزدیک خرد شد جنونت باشد

علاج تشقق اللسان

هر کس که تشقق زبانش باشد / تشویش بهر سخن از آنش باشد
باید که کثیرا در لعاب سپوش / حل کرده مدام در دهانش باشد

علاج حرقة اللسان

هرگاه که سوزشش زبانت باشد — آتش بدل خسته ازانت باشد
باید که لعاب تخم به بوسنه — باشیره و خرفه در دهانت باشد

علاج جفاف الفم

چون حال خشکی دهانت بدشد — گر باعث آن حرارت بیحد شد
از مضمضه کردن لعاب اسپغول — باشیره خرفه برطرف خواهد شد

امراض حلق

علاج ورم اللهاة یعنی اماس ملازه و آن چیست از بالای حلق آویخته شبیه پرده

ای از ورم ملازه احوال تو بد — گر ماده خون بود رگت باید زد
وانگه ز سماق غرغره باید ساخت — چندانکه شوی خلاص ازین علت بد

علاج استرخاء اللهاة یعنی سست شدن ملازه

چون سستی لوزتین حادث گردد — احوال تو از حدوث آن گردد بد
گر غرغره سازی از گلاب و مازو — ظاهر شود ت فایده بیحد و عد

علاج وجع الحلق

در درد گلو چو قصد کردی مخور — آب آلو بشربت نیلوفر
از آب سماق و مثل آن غرغره ات — هرچند که بیشتر بود نیکوتر

دخول العلق فی الحلق یعنی در آمدن زلو در گلو

ای خون گلویت از زلو داده خبر — خون آمده هر دم از گلوی تو بدر
ازو...

کن غرغره سازی آب خردل یکچند — چیزی بنود از آن تو را نافعتر

علاج قرحة الحلق

چون شد گلوی تو ریش ای اهل بشر — گویم سخنی از سخنم در مگذر
تخم گل و انزروت بکوب از آن — اندک اندک بموم و روغن بخور

علاج بند شدن استخوان یا خار در گلو

چون ریزه استخوان بماند یا خار — در جوف گلوی کس با مرد فگار
هر لقمه که بعد از فرو بردن آن — نشویش رسد مفید باشد بسیار

علاج بلع الابره یعنی فرو بردن سوزن و علاج این مرض خاتمه نا ملایم است

سوزن چو فرو بری کردی رنجور — تدبیر تو را نباشد از حکمت دور
باید در می سوده مشغاطیست — خوردن ز پی دوا باب انگور

علاج ورم المری یعنی اماس مجرای طعام از حلق بمعده

مجرای غذا بجانب معده اگر — اماس کند موجب اماس نگر
چون اماس مشخص کرده — تدبیر مناسبش کن ای دانشور

علاج بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز

آواز تو چون گرفت پندم بپذیر — جزوی نبات و جزوی از شکر
اینها بکوب و مالیش فرما — کو دشمن اقبال تو از غصه بمیر

علاج سرفه

در سرفه تر بقول اهل تدبیر ... بشکن طلب طبخ زوفای کبیر

در خشک بود سرفه شراب خشخاش ... تر بیث کن و زخویش باکبیر

علاج تنگی نفس

تنگی نفس تو را چو سازد رنجور ... باید از وی بصحت راه شود

از بلغم اکر بود بدو آنچه شده است ... در عارضه زکام باره مذکور

اشاره بدانچه تنگی نفس را مضر است

تنگی نفس اگر کسی کرد دیار ... دشمن بودش بوی بد و دود غبار

از بوی بد و دود و غبارش بتر است ... آب خنک و اشتلی و نوم نهار

علاج نفث الدم یعنی ظاهر شدن خون منخخ

از نفث دمت چو کار کرد دشوار ... از آب جو و عدس غذا کن زنهار

و ز شربت انجبار رغبت بکن ... با سوده صمغ و کهربا و کلنار

امراض سینه و شش علاج سل یعنی جراحت شش

از علت سل کسیکه شد زار و نزار ... آب جو و شیر خرده او را زنهار

هر چند که این مرض بدوا نشود ... از بهر تسلی ز دوا دست مدار

علاج ذات الریه یعنی آماس شش

ذات ریه آب گل بنوفر ... ممزوج بشربت بنفشه بسحور

وان لحظه که خاطرت کشد سوی غذا ... از آب جو و ماش و عدس در مگذر

علاج شوصه که ذات الجنب نیز گویند یعنی اماس پرده که در نواحی پهلوها است

احوال تو ام ز شوصه چون دادی خبر ... گویم که چه کن تا رهی از خوف و خطر

بکشا رگ باسلیق و رغبت بکن ... آب عناب شربت نیلوفر

علاج ذات الصدر یعنی اماس پرده که در نواحی سینه بود

ای درد تو در سینه ز اندازه بدر ... از علت ذات صدر در عین خطر

از اغذیه جوی آب کشک و جو و ماش ... و ز اشربه خواه شربت نیلوفر

اشاره باکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر اخراج ماده بمسهل نباید کرد و بحقنه اکتفا باید نمود

ای انکه کنی بقوت علم و هنر ... اخلاط ز باده از تن خسته بدر

در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر ... حقنه کن و نام دارو ی کار مبر

امراض دل

علاج خفقان یعنی طپیدن دل

ای در خفقان جسته طریق پرهیز ... بشنو ز من این نکته حکمت آمیز

هر جا که فضا آتش غم افروزد ... بر خیز و مثال دود از آنجا بگریز

هم در علاج خفقان

ای از خفقان گرم در آتش تیز ... آبی ز دوا برین آتش ریز

کافور و گلاب و آب سیب و صندل ... از بهر طلا بکد بگر آمیز

هم در علاج خفقان

از خون چو ترا طپاک دل گردد تیز | بشرین حسنی طلب نما شوق انگیز
خوش خوش ببرش در کش و هر دم کهی | در حقه او ز شاخ مرجان میریز

هم در علاج خفقان

ای کرده ز سردی خفقانش آغاز | بشنو سخن من و بکوش و می پرداز
میوی قشور اترج و عنبر و عود | وز غالیه بر سینه طلا می انداز

علاج غشی که باعثش مشهور است

در علت غش دیده و دانش کن باز | بنگر که سبب چیست مکن دور و دراز
گر خون سبب است ز امثال صفرا | یا ماده دیگر بدفعش پرداز

هم در علاج غشی

ار غش دل کس کند چو سستی آغاز | بر رو زندگیش در خطر گردد باز
باید که زنی گلاب سردش بر روی | باشد که ز بیخودی بخود باز آید

امراض پستان

علاج ورم پستان

پستان چو ورم کند بدفعش پرداز | غافل مشو و مکن سخن در رود راز
روزی دو سه بار با قلاب اسگوب | وانگه بسکنجبین ضماد دش میساز

علاج کمی شیر

چون کم شود ت شیر و شود طمث تیز | سستی منمای در طریق پرهیز
آب جو خور بشربت نیلوفر | وز خوردن هر چه گرم باشد بگریز

امراض معده

علاج وجع المعده

از باد چو درد معده شد عارض کس | بشنو ز من اینکه و اشتی بالپس
ریوند بده و بشربت دینارش | پرهیز دهش ز مثل اکراه و عدس

هم در علاج درد معده

گر موجب درد معده صفرا شد و بس | از مسهل آن بمقصد صحت رس
ور باعث آن ورای بلغم بود | اخراج کن و مداومت کن برابر

هم در علاج درد معده

در علت درد معده چون داند کس | کین رنج ز انصباب سودا باشد بس
باید که خورد مسهل و پرهیز کند | از لحم قدید و شبه آن مثل عدس

علاج ورم المعده

چون معده کند از سبب خون آماس | خون کم کن و ده بخود بیم و هراس
در ماده ورم بود خلط دگر | جز تنقیه بدن مداوا شناس

علاج ... ی

در علت ... گنی چو صفرا احساس | چیزی چو شراب و اپلو مشناس

ورخلط دگر بلغی برآید بنود   بهتر شراب میبه وحب الآس

علاج قذف الدم یعنی برآمدن خون از دهن

ای فی دست فکنده درهم و برش   گویم سخنی گر سخنم داری پاس
صمغ عربی و کهربای سوده   رغبت بیکن بشربت حب الآس

علاج فواق یعنی سکسکه

از استلی اگه سکسکه گردد یارش   باید که کنی بیقیبی در کارش
وان راکه بود سکسکه استفراغ   بکذرز علاج او ازارش

علاج ضعف المعدة

چون معده شود ضعیف اگر داری هوش   تحقیق مواد کرده در سقیه کوش
چون سقیه تمام حاصل کردد   تعدیل مزاج کن معدل منوش

علاج جوع البقر که کنایت از گرسنگی جمیع اعضا است با تنفر معده از طعام

هرکس که بود علت جوع البقرش   هر لحظه شود ضعف بدن بیشترش
خوشحالی او فزون شود روز بروز   میسوس اگر دهند شام و سحرش

علاج شهوة کلبیه عبارت از بسیاری میل بغذا و عدم سیری از آن است

در شهوت کلبیه تو را گویم فاش   آب نخود و شرحه واگر اخوردماش
هر چیز که شور باشد یا تیز است   از خوردن آن چیز گریزان میباش

علاج فساد شهوت که کنایت از میل بگل و امثال آن است

آن راکه بود میل گل و اشباش   چنی بره مرض دگرگون حالش
هر خلط بدی که باعث آن شده است   از معده برون کن بقی واسهالش

علاج هیضه

از هیضه کسی که شد قی واسهالش   شد از قی و اسهال دگرگون حالش
در ماش و برنج بال مرغ وه ساز   از زحمت این عارضه فارغ حالش

امراض جگر
علاج ورم الکبد

هرکس که جگر ورم کند از خونش   رگ زن که رسد نفع زحد افزونش
در باد و اش خلط دگر آمده است   مسهل طلب وکن ز بدن بیرونش

علاج عطش مفرط

از گرمی اگر نمود تشویش عطش   از راه علاج آن قدم باز کش
از اغذیه اش غوره رغبت میکن   وز اشربه شربت انار میجوش

علاج ضعف الکبد

ضعف جگر اگه برد صبر از جانش   از شربت زرک ساز کن درمانش
زرچت غذا کن چو خورد شربت را   از مرغ و مویز و از حب رمانش

هم در علاج ضعف جگر

هرکس که شود پدید ضعف جگرش | از ضعف جگر بچهره پیدا اثرش
فرماکه خوردانار ولیکن بخورد | نارنج که بی شبهه رساند ضررش

علاج سوء القنیه که مقدمه استسقا

هرکس که بسوء قنیه پیدا اثرش | فرمای ریاضت بطریق سفرش
چون فشا ایمرض ضعف جگر | باید که دهی مقویات جگرش

علاج استسقاء

مستسقی اگر طلب کند درمانش | ریوند و سکنجبین مناسب دانش
دراج و کبوتر بچه اش ساز غذا | وز میوه با فراط بده و رمانش

هم در علاج استسقاء

هرکس که بود علت استسقایش | البان بده و شیر شتر فرمایش
از روی دوا اگر بهبود نشد | دایم بمیان شتران کن جایش

علاج یرقان

هرکس یرقان ربود صبر از جانش | اسهال و قی و عرق موافق دانش
هر روز پس از آب انارین بده | مرغ و نخود و فقع حب رمانش

هم در علاج یرقان

در علت زردی چه عوام و چه خواص | جوشیده آب کاسنی راه خلاص

ورزانکه خلاصی نشود حاصل ازو | نوشند سکنجبین و بنا زی خاص

علاج ورم الطحال امراض سپرز

آماس سپرز اگر ترا شد حادث | پرهیز نما ز هرچه باشد قابض
با قرص کبر سکنجبین خور که شود | بر جان تو فیض شد رسی قابض

علاج نفخة الطحال یعنی باد سپرز

چون باد سپرز شد دلت را ضاغط | از باد ترا بلقوه آید غابط
باید که خوری شربت دیناری را | زان پیش که قوت تو گردد ساقط

امراض روده
علاج مطلق اسهال

داری چو در اسهال بداو الحوظ | میدار زباد سرد خود را محفوظ
از غسل آب سرد هم دور بری | باشد که شود تنت ز صحت محظوظ

علاج اسهال صفراوی

اسهال ترا اگر شد ز صفرا واقع | بهتر شراب رزک بود دافع
از اغذیه کر برنج نف داده خوری | ممزوج بر رب رزک باشد نافع

علاج سحج یعنی ریش روده

ای قرحه روده ات ز دل برده فراغ | روز رت شده از شب مرض چون زاغ
تا تیرگی شب مرض دور شود | از شربت انجبار افروز چراغ

وانکه بشراب آس یا شربت سیب	کن میل که در منفعتش هست خلاف

علاج مغص یعنی درد روده و پیچیدن ناف

باشد چو ترا ز باد پیچیدن ناف	هر تو بود شربت و نبات کفاف
ور ماده بلغم است یا خلط دگر	از دارو ی کارت نتوان داشت معاف

علاج قولنج یعنی درد روده که با قبض طبیعت بود

قولنج ترا نخست از بهر شیاف	باشد که بود بوره و فانید کفاف
ظاهر نشود چو از شیاف عمل	خود را ز عمل نتوان داشت معاف

علاج کرم معده

از بهر علاج کرم معده چو سلف	قنبیل و برنگ و حب نیل اکف
با تربد و قسط و حرشف و ترمس و شیح	میکوب بشیر گاو و میخور شعف

علاج حب القرع که کدو دانه خوانند

از بهر کدو دانه بدست سلف	خرما و برنگ و مغز جوز از کف
معجون کن و وقت خواب سلیق ما	کاین او و یه را در مرض حلیف

الدود التی یشبه دود النخل یعنی کرمی که شبیه بود بکرم سرکه

در روده اگر پدید شد کرم ضعیف	خارد همه دم موضع مخصوص حریف
چون شاف کنی ز صبر و شونیز بدو	از کرم ضعیف جسم بیمار نحیف

علاج زحیر

علاج زحیر صادق

از گرمی اگر بود زحیر صادق	رب بهی و انار باشد لایق
باشد چو ز سردی شوان مانع شد	گر پرسش غثا و بطبیب حاذق

علاج زحیر کاذب

عارض چو شود زحیر و نبود صادق	میدان که ببرد یک طبیب حاذق
از خوردن معجون بنفشه گردد	بر ماده و مرض طبیعت فایق

امراض مقعد

علاج بواسیر

در رنج بواسیر طبیب حاذق	هم خرزه و هم اناردانه داند لایق
فصد صافن کند نماید تجویز	مرغ و اگر او آب زرکش فایق

هم در علاج بواسیر

در رنج بواسیر علل صادق	چون گوش کند قول طبیب حاذق
محفوظ بجبت مغل چندان گردد	گز دیدن خال دلبر خود عاشق

علاج شقوق المقعد

در مقعد اگر پدید شد رنج شقاق	بیمار ترا که شد بصحت مشتاق
باید که ز قابضات پرهیز کند	چون سیب و بهی و زرک و سماق

بیان همی که شقاق مقعد را دفع کند

[illegible]

هرکه به سر سفره کس کرد وثق | که مان شتر باید و مغل ازرق
هر روز بموم زرد هم کردن | صحت پس ازان طلب نمودن ارحق

علاج ورم المقعد

مقعد چو ورم کند سبب کن تحقیق | رک زن چو ز خون بود که افیطلوق
در خوردن مسهل چو ز صفرا باشد | تقصیر مکن بقول یاران شفیق

امراض الکلیه والمثانه

علاج حصاة الکلی یعنی سنک کرده

چون سنک درون کرده کردد مدرک | زان درد زند کرده چو ناوک ترک
باید که بناشتا خورد حب آن | خاکستر چوب تاک در آب خنک

علاج ریح الکلی

در کرده کس چو باد کردد مدرک | نافع باشد کماواسیوس و نمک
هر روز بناشتا خورد ماءالعسل | بیمار در این مرض چو افتد زیرک

علاج ضعف الکلیه

چون کم شود ضعیف کشد و درنک | از بهر فلونیا آر بجنک
کر سستی اکر قضیب چون موم بود | از قوت قضیبش کرد و چون سنک

علاج ورم الکلیه

چون کرده ورم کند بناکی غمناک | کارت چو بود برسم اهل الادراک

[illegible]

کر ماده خون بود و کر خلط دکر | ازوی تن خویش پاک کردن پاک

علاج قرحة الکلیه

ای آنکه ز ریش کرده باشی دلتنک | در بول تو قشر با بود لحمی رنک
تا چند تنت کند بصحت آهنک | بکجنه مد و رشته اکر ارچنک

علاج ورم المثانه

ای از ورم مثانه در عین وبال | بر عارضه تو عسر بول آمد دال
کرمیش بغیر خون و صفرا بیش | اخراج مواد کن بفصد و اسهال

علاج سنک مثانه

از سنک مثانه ات چو بر کردد حال | هر دم الت کند بجان استعجال
از بهر علاج این مرض نزد حکیم | بنود حجر الیهود راشبه و مثال

علاج قرحة المثانه

از ریش مثانه ات چو کردد حاصل | دردی که علاج آن نماید مشکل
چون پاک شود مثانه از قده بد | در شربت ریواج سفوف مدل

علاج جرب المثانه

ای از جرب مثانه کردید ملول | باید سخن مرا بجان کرد قبول
میخور لبن الاتان و مادم که بود | مامول تو از علاج مقرون بحصول

[illegible marginal notes]

علاج خلع المثانه یعنی از جای رفتن مثانه

یا به چو مثانه تو از خلع خلل | نزدیک مجرب که کند دفع علل
خاکستر حلقوم خروست چو دهند | واقع شود از ره مداوا بعجل

علاج تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول

ای گشته گرفتار بتقطیر البول | زاندیشه این مرض دلت اندر هول
مخور زپی علاج اطریفل را | در شام و صباح یاد میدار این قول

علاج حبس البول

هرکس که حبس بول گردید ذلیل | بر سوء مزاج سرد یابد چو دلیل
بوش بگشاد آ[illegible] علاج | کربور و ارمنی بهند در اجیل

علاج حرقة البول

آن را که رسد زرنج سوزاک الم | چند المی از سبب آن هر دم
باید که خورد بشیره خرفه و شد | هر روز ز قرص کاکنج یکدو درم

علاج سلس البول

چون در سلس البول زکند ردوکر | وزسعد برابرش افزون و نیم
ستا[illegible] بعد سوده اش میل کنی | آسوده شوی رهی بصحت از غم

علاج البول فی الفراش

در خواب

[illegible marginal notes]

در خواب کنی چو بول آن به که مدام | پرهیز کنی ز کثرت میل طعام
وز بهر مداوا خوری از پی عشا | واکی دم صبح و دانگ و یکدو مثقالم

علاج دیابطس عبارتست از عطش مفرط و آب خوردن دائم و خارج شدن در اندک زمانی با اکثر متغیر شده

ای بوده پی علاج مرضی دایم | گر آمده بعلم حکمت عالم
ونمای که صاحب دیابطس را | با قلیه کدو دهند رب حصرم

علاج بول الدم یعنی آمدن خون بطریق بول

باشد چو ز ضعف حرکت بول الدم | ضعف تو از آن زیاده گردد هر دم
[illegible] خوری | میدان که بزودی این مرض گردد کم

[illegible] ضعف الباه

باشی چو ز ضعف باه دلگیر مدام | کارت نرسد بوقت صحبت تمام
هرگاه که خاطرت کشد سوی طعام | مغز سر عصفور خور و پیش حمام

علاج کثرة الاحتلام

در کثرت احتلام خواهی چو طعام | با ریزه و زنجبیل خور فرخ حمام
از یابس و حار بگذر همه دم | وز بارد و از رطب محترز باش مدام

علاج غدابطه یعنی علتی که چون شخص مجامعت کند غایطش بوقت انزال دفع شود

هرکس که ازو غدابطه گردد معلوم | بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم

۱۱

ناعلت مذکور زیادت نشود … باید بر فاد و بستنش و فت قیام

علاج ورم الخصیه

درخصیه زصفرا چو عیان گشت ورم … باید که خوری منضج آن مسهل هم
بسیاری خون اگر بود موجب آن … فصاد طلب کن که کند خوش شکم

علاج قرحة القضیب

از قرحه کسی که برد کرد بد الم … گرز آنکه بود پاک ز اصناف ورم
فرما که کند ز مرتک و سرمه و موم … و ز روغن گل بحجب رمان هم

معظمات ذکر

چون زفت نهی بر ذکر از بهر عظم … گرد و غلطش پدید بی رنج و الم
و ز زفت میتر نشود بهر طلا … بحوی علق را جزا طین را هم

امراضی که خاص است بزنان

علاج کثرة الطمث

از کثرت طمث چون بود حمرت عین … چیزی نبود چو فصد شد ذ مین
با رقت دم غلظش گر بدی … بسیار شود سیل دم و گردد شین

علاج احتباس الطمث

چون حیض شود بسته ز افراط حمن … باید که کنی بجوع تهزل بدن
از بسته و اگر بود پی نقنجش … سیده ز منقعات در سر و طلن

هر که ز زن ناتوان گرد و زن … مردش شواند که شود ضرب زن
میدان که علاج آن بنزد یک حکیم … ممکن نبود بهیچ غیر از آهن

علاج نتو الرحم یعنی پیش آمدن رحم

هر زن که نتو رحمش گشت عیان … باشد چو ز رطوبت رحم باعث آن
از بهر ازاله اش بروز می در شیر … میکن فتیلش ز غالیه و غالیه دان

علاج رجا که صاحبش مشابه زن آبستن بود در بزرگی شکم و بسته شدن حیض

از باد و غلیظ اگر رجا گشت عیان … بشنو سخنم که سود بینی ز زیان
گر دست دهد که در کشی ما اصل … پنی زد و اره مرض را پایان

علاج اختناق الرحم و چون حیض بهر چند وقت دست دهد و از وی بجود غایش

زن را چو شده اختناق بی در زمان … رنجی که ز خود رود بهر چند از آن
آن را زپی جماع در پیکه و گاه … مردی باید باید قوی و پرزور بیان

علاج نفخة الرحم

از باد رحم چو مضطرب گرد و زن … ز انسان که ز کرد باد نسرین و سمن
باید که بگل غنچه … کنند … پرزی که بود چو باد یان باد شکن

علاج خاریدن رحم

هر که ز بسیاری صفرا در تن … خارد رحم … بکر فوت زن

والگاه بقدر توشش سهل ده   تا باز ز بدو تش صحبت زن

علاج بواسیر الرحم که دانه چند بود برکناره رحم

کردد چو بواسیر رحم عارض زن   دایم پی فصد او طلب نشتر زن
و انگه زپی درمن دهان رحمش   بکش زلبوب خوخ و شمش روغن

علاج تشقق الرحم

زن را برحم شقاق کردد چو عیان   چند الی که در کنجد بسیان
سودش دارد ملین از بهر دوا   لکن برسد زقابضش ضرر زیان

علاج قرحة الرحم

ازریش رحم زنی که آید بفغان   زان پیش که آتشش برود با دوران
چون پاک شد از پد و بیش فرزجه باز   از کندرو گلنار و قشور الرمان

اشاره به دوائی چون زن بعد از طهر بردارد او را فرزند نشود

آماس رحم اگر زخون گشت عیان   فصد صافن بهان زمان نافع دان
و انجا که خلط دگر آید سببش   نافع باشد اگر دهی دافع آن

علاج ورم الرحم

گر انفجه بعد طهر بردارد زن   و انگاه رسد بمرد بر وجه حسن
چون در تن زن زمرد ره یابد آب   نبود عجبی که زن شود آبستن
بیان

بیان داروئی که چون بخوردن دهند هرگز آبستن نشود

در منع قبول حمل یک نکته زمن   بشنو که نکوتر است از دُرّ عدن
هر زن که بروت فیل بندد پس پشت   هرگز نشود بهیچ پس آبستن

گرسود و نطرون و ره بردارد زن   چون غنچه شود دو برگ اش تنگ دهن
ور سنبل سوده را درو دخل کند   خوشبوی شود چو نافه مشک ختن

علامت آنکه فرزند در رحم پسر است یا دختر

بشنو سخن از ابو علی صاحب فن   در ماده زن که بود آبستن
فرزند کرش نرینه باشد اول   ظاهر گردد عظم بندی این

اشاره بتدبیر زن حامله

گر گوش کنی سخن بوجه احسن   گویم بتو تدبیر زن آبستن
باید که بوقت حمل پرهیز کند   از رگ زدن و دواروی مسهل خوردن

بیان تدبیر زنی که دشوار زاید

گیرد چو بدست چپ زن آهن   سنگی که بخاصیت رباید آهن
نزدیک بوضع حمل اگر باشد زود   فرزند پدید آورد آن زن زحمل

امراضی که در پشت و سرین و پا حادث شود
علاج حدبه

ای ازحد به قدتو خم همچو کمان | برپشت توقبضه ازورم گشته عیان
بیکن فصد بازبره هر روز طلا | تابر مداوای توآید نشان

علاج وجع پشت

ازبلغم اگرشد وجع الظهر عیان | باید که دهی علیل را مسهل آن
باشد که زبرداشتن بار گران | مالیدن روغن کلش نافع دان

علاج وجع المفاصل

چون درد مفاصل تو باشد ازخون | خون کن بطریق فصد ازتن بیرون
ورخلط دگر باعث این عارضه شد | بیجوی زبهر شقیه خارلیمون

علاج وجع الورک یعنی درد سرین

ازدرد سرین کسی که گردید زبون | گردر بدنش خون بود از حد افزون
ازراه مداوای توصحت یابد | گروی چو بفصد صافش زاید خون

هم در علاج وجع الورک

ای کشته زشدت عیان درد سرین | حالت شده ازدرد سرین دیگرگون
نافع بود ازبهر تو اطریفل خرد | هرگه که دهی نقوبت خاتون

علاج عرق النسا

ازعرق النسا کسی که گردد محزون | تادسبدش الم بکزد وا فزون

حو

غلطی که سبب شده است این عارضه را | باید که کنی ازبدن او بیرون

علاج نقرس که دردی بود در انگشت پای

سازم بعلاج نقرست راهنمون | باشد که این ورطه بری راه برون
قی مسکن و رگ بیزن و مسهل مخور | گرماده صفرا بود بلغم و خون

بیان علاج داء الفیل یعنی بیماری که ساق پاچون ساق پای فیل بزرگ شود

ای کشته زداء فیل جان محزون | هردم غلظت پای تو گردد افزون
خون ازتن خود بفصد بیرون میکن | وزخلط غلیظ پاک میسازد رون

ذکر علاج دوالی یعنی علتی که رگهای ساق پا قوی گردد و بروی گرگره ظاهر شود

گردد چو دل تو از دوالی محزون | زان پس که رهی بفصد از کثرت خون
گاهی بقی و که بطریق اسهال | میکن زبدن بلغم و سودا بیرون

علاج حمی لوم وسونوخس یعنی تب بگروزه و تبی که از غلیان خون باشد

ازغم تب نوبت چو گردید قرین | شادی طلب و مباش زنهار غمین
وانگه که پدید گردد تب سونوخس | رگ زن که علاجی نبود بهتر ازین

علاج مطبقه یعنی تبی که از عفونت خون باشد

ای ازتب مطبقه دلت گشته غمین | آثار دم از رخ و جبین تو ببین
باید زدنت رگ و طبق خوردن | تاروز سوم که رسم عادت شده این

علاج غب یعنی تب صفراوی

از غب دل حسته ات چو کردد غمین | منوش سکنجبین و بنفشه می چین
در اول اکر طبیعت قبض بود | از حقنه مناسبت نماید تلیین

علاج حمی بلغمی

ای از تب بلغمی دلت کشته غمین | کردیده و غمت بجان عهده دفین
نافع بود ت سکنجبین بسیاری | کر میل کنی بشربت افسنتین

علاج حمی سوداوی

سوداوی اکر تب بود کاو زبان | وز فنه و کل بنفشه شربت شان
هر روز بکی قاشق از ان اندر آب | حل سکن و می نوش تخم ریحان

علاج حمی دق

آن را که ز دل رود تب تاب و توان | می زپی علاج آن نا بتوان
قرص کافور و شیره و خرفه و قند | آب جو و ماش و عدس

امراضی در ظاهر اعضا پدید آید از جوشها و آماسها

علاج اورام

عضوت چو ورم کند چه پشت و چه پهلو | چه دست و چه پا و چه بناکوش و
کر ماده خون بود رک خود بکش | ور خلط دکر بود پس مسهل

علاج فلغمونی که آماسی بود در غایت سرخی

آن را که بود فلغمونیش رو | باید که بحقنه آوری طبع فرو
از اشربه اش دهی شراب انج | وز اغذیه اش آب جو و ماش کدو

علاج حمره یعنی باد سرخ

حمره چو شود عارض کس سیل خو | تا پاک شود ز خلط صفراتن او
در شام و صباحش پی تعدیل مزاج | شربت سکنجبین کن و اب کدو

علاج ورم ریحی

ریحی چو بود ورم ز نفاخ مده | کز وی نشود بتا ز کی باد کره
بید و ز ملطف و ز بهر تحلیل | خاکستر کرم کرده بر وی منه

علاج ورم رخو یعنی آماس نرم

چون باورم رخو شوی همجا | به ز ان نبود که فی کنی مستا
وانکاه طلا کنی ز خل و نطرون | ممزوج بآب مورد یا دو لا

علاج خنازیر که آماسی بود خرد و محکم برنک و بکوشت چسبنده

هر کس که کرفتار خنازیر شده | در مانع ایمرض بتقدیر شده
چون کرد ضماد فلفل و خطمی و | کارش بره علاج و تدبیر شده

علاج سلعه که آماسی باشد بشکل خنازیر اما بکوشت چسپیده نباشد و کاه باشد که متعدد از خرد و بزرک بود

هر خسته دلی که سلعه پیدا کرد | در وا بر و خسته دلان جا کرد

چون ادویه معقنه کرده طلا   آورده و بکف آنچه تنا کرده

علاج غده که آماسی باشد شبیه بسلعه اما از مقدار فندقی زیاده نشود

غده که بود بسلعه در شکل شبیه   چون عارض کس شود چه چاره فقیه

باید که ببندی و بمالی اسرب   بر موضع آن بقول اهل بسیه

علاج سرطان که آماسی بود گرد مائل بسبزی و بزرگ و حوالی آن رگهای ممتلی و اجزا شبیه بود

رنج سرطان کسی که پیدا کرده   اندوه و غمش بجان و دل جا کرده

دفعش نتوان ولی مساوی رنجش   در شقه سعی کرده و ناکرده

علاج جذام که آن را سرطان جمیع اعضا گویند

آن را که بود رنج جذام ار که دو سه   باشد غرضش که زین مرض گردد به

باشد چو علامت فزونی زدمش   بگشای رگ و طبیخ افتیمون ده

علاج حمره و علامتش آن بود سرخ رنگ رودی و سوزاننده و اندکی بگوشت فرو رود و چون خشک شود داغهای سیاه ماند

از حمره تن چون شود فرسوده   بشنو که ابو علی چنین فرموده

باید ز پی طلا ز بعد مسهل   ممزوج کنی بسرکه عفص سوده

علاج شقاق که جوششهای ریزه با خارش و سوزش بود

ای تن ز بروز غلیات فرسوده   شوریش بود مبدم از آن افزوده

صفرا چو برون کنی بمسهل ز بدن   سودت کند و شوی از آن آسوده

علاج نفاطه که جوششی باشد پر آب شبیه آبله که از سوختن حادث شود

گر دو ز نفاطه چون تنت فرسوده   رگ زن که همان شوی آسوده

مبا ز شکاف یک بیکش را دو در   چیاش ز والا اندر روت سوده

علاج شرا که آن را دلم گویند

ای کشته دل تو از دلم آزرده   از زرد کبت از دم طغیان کرده

با هم بصحبت چو ببینم تو را   بگشاده رگ خود ملین خورده

علاج حصف یعنی جوششهای سرخ ریزه که عضو را بگزد چنانکه گوئی سوزن میزنند

آن را که حصف بود چه در پیش شاه   باید که بحمام رود پیکه و گاه

در خارج حمام ده فایده آتش   از غسل بآب سرد ان شاء الله

علاج نبات الیل یعنی جوششهای خرد که با خارش بود و شبها بسبب سردی هوا بسته شدن مسام عارض شود

چون عارضه نبات لیل ناگاه   آید بظهور دار و مسهل خواه

و آنگاه بگلاب و سرکه و روغن گل   بیمال دقیق با قلا پیکه و گاه

علاج سعفه که جوششی بود که اکثر در سر پدید آید و از وی ریم ظاهر شود

از علت سعفات جو شد حال تباه   گر میل بصحت بود مسهل خواه

مسهل چو شود خورده ز زراک و اشنان   با سرکه ضماد ساز در پیکه و گاه

علاج بثره که آن از جنس سعفه است که آن را شیر خوردگی گویند

بخیه تورا چو عارض آید ناگاه ... رنج والمت بجان و دل یابد راه
باید که پس از سفیه از صر و شق ... باسرکه کنی ضماد در سبکه و گاه

علاج آبله فرنگ

درآبله فرنگ ای صاحب جاه ... برزعم عدو قوت خود دار نگاه
قی میکن و افراط مکن در صحبت ... مخور همه چیز جز طعام بیگاه

هم در علاج فرنگ

ای زآبله فرنگ حال تو تباه ... دستت شده از دامن صحت کوتاه
در هر دو سه ماه فصد کن کاین علت ... از فصد شود دفع بوجه دلخواه

هم در علاج آبله فرنگ

در دفع فرنگیه چه درویش و چه شاه ... باید بحدیث شده نیکو خواه
یا از حب سیماب خورد یا از سوف ... یا دود کند چه سخن کن کوتاه

هم در علاج آبله فرنگ

از رنج فرنگیه ات ای حال تباه ... گویم سخنی در دل خود دار نگاه
نزد یک مجربان موافق باشد ... قیروطی و چوب ات بوجه دلخواه

علاج قوربا یعنی گربون

ای از قوبازه خلاصی جسته ... جسته تن خویش راز علت رسته
ازخردل وخل ضماد بکن که شود ... در باغ امل نهال صحت رسته

علاج جرب

گردی چو ز زحمت جرب دلخسته ... باید که بحمام روی پیوسته
سررشته صحت کف خود مطلب ... پیوند تو از مباشرت بگسسته

هم در علاج جرب

دانا شده وچو که از جرب دلخسته ... خورده است ز آب شهتره پیوسته
اخراج مواد کرده و بهر طلا ... گوگرد و فوت و دهن کنجد بسته

علاج خارش اعضا

از خارش اعضا چو شوی دلخسته ... تشویش رسد تورا از آن پیوسته
پرهیز کن از مولدات صفرا ... چون شهد و شراب و حلو مغز پسته

هم در علاج خارش اعضا

با زحمت گرامکه درین منزلگه ... خاریدن اعضا است تورا بیگه
از شسل بوریه و حمام دوام ... زین ورطه بری بجانب صحت ره

علاج ثوبول

در علت ثوبول اشنو مسئله ... داری پی فهم آن اگر حوصله
سازی چو فتیله هر دو اخش روشن ... شام مرض تورا شود مشعله

علاج درحس یعنی گزنده و آن روییدن بود نزدیک ناخن که باش آتش پر حی و درد عظیم کند

در گزنده ات بیان کنم فائده — کز بهر شفا تو را بود مایده

بگشا رگ و مسهل خور و بیاز طلا — از سرکه و افیون که بود فایده

علاج دمل که بدنبل مشهور است

دنبل اگرت غنچه صفت کشاده — دلشاد تو رو بگی بنهاده

تضمید کن از خردل و انجیر و بوره — گر فید مرض رهی شوی آزاده

علاج خراج که آماسی بود و درد اش موضعی باشد که مواد بجانب ان بکشد

هرکس که پی خراج رگ بگشاده — از راه مرض داد مدا وا را داده

باید که کنه ضماد انجیر و بود — از خوردن ثلج و تیز باز استاده

علاج دبیله که آماسی بود شبیه بخراج الا آنکه گرم نباشد

باشی ز دبیله چون به رو افتاده — از درد عنان صبر از کف داده

تضمید کن از بوره و صابون و عسل — گر سر نکند بخوش نیشش استاده

علاج آکله یعنی جراحتی که عضو را بخورد

از آکله هر که ناتوان گردیده — هر لحظه ز افزون شدنش رنجیده

باید که گل ارمنی و سرکه مدام — بر گرد جراحتش بود مالیده

علاج طاعون که آماس سیاه یا سبز یا خاکستری رنگ یا زرد یا سرخ در پس گوش یا زیر بغل یا کش ران حادث شود

طاعون

طاعون چو شود عارضت ای غمزده — صبرت ز دل خسته شود آواره

خواهی که شود بر تو در صحت باز — بشکاف که غیر از این نباشد چاره

علاج بثور لبنیه که بروی خواره مشهور است و آن جوششهای سفید ریزه بود که چون بفشرند ریم بر آید

آن را که بثور لبنی شد انبوه — گردید از این مرض دلش پر اندوه

گر از پس شه ز خل و شو برز — تضمید کنی ز صحت آید بشکوه

علاج عرق مدنی یعنی علت رشته

ای دیدی ز رشته درد بی اندازه — اجزای تنت را شده چون شیرازه

گر مرکب دار وی مسهل کردی — گردد تنو عهد شد رستی تازه

علاج جدری یعنی آبله

ای از جدری در رهٔ جان دستا — با ماش و عدس به آنکه مایل آئی

از شربت عناب شود بهبودت — با آب و گلاب رغبت ار فرمائی

علاج حصبه یعنی سرخچه

در سرخچه بعد روز ثالث ترشی — زنهار مده و گرنه بیمار کشی

در شعبه سعی کن بروز اول — رگ زن چو دویم شود اگر ترشی

هم در علاج حصبه

از علت حصبه ای که خونین جگری — از بودن این مرض بانده و دری

علاج کلف که بتر گردد بر ظاهر جلد و برش که نقطهای خورد و سیاه است بر ظاهر جلد و خیلان که مانند کلف بود الا آنکه از جلد بلندتر باشد و نمش که نقطهای سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد

گر با مرض کلف و گر با برشی / ور با خیلانی و گر با نمشی
نامرکب داروی مسهل نشوی / از جام ... شربت صحت نچشی

علاج بهق که سفیدی یا سیاهی بود بر ظاهر جلد و گاه باشد که بر گوشت نفوذ کند

گرد و چو بهق پدید مالی بر روی / تیزاب ز لعد مسهل پی در پی
علت ز علیل رخ نهد سوی عدم / صحت آید بساط غم گردد طی

علاج برص که سفیدی یا سیاهی باشد که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد و با استخوان رسیده باشد

ای آنکه پی دفع برص کوششی می / در فصل بهار رو و در خزان و در دی
این عارضه قابل دوا گر بودی / بودی بهبت ره خلاصی زوی

علاج قنقام یعنی چارپایک

ای آنکه گرفتار غم از قنقامی / از ساغر غم مدام درد آشامی
صحت طلب و طلا کن از ... / تا کی بمرض روی ره ناکامی

علاج عرق کردن بسیار

ای آنکه ز کثرت عرق بیتابی / ظاهر شده زین عارضه اتب حالی
بد بو چو نیابد عرقت بشتابم / گر صندل و آب غوره در تن مالی

علاج صنان

علاج صنان یعنی بوی بغل

بشنو سخن ای که از صنان بیتابی / مسهل خور و آب برگ سیب و آبی
با مرزنگوش و توتیا یا بیزو بمال / باشد که از این مرض خلاصی یابی

علاج سوختن عضو از آتش

از آتش اگر دست تو سوزد گاهی / ور عضو دگر بگیر کافور ...
آمیز بسرکه و بیخ ساز خنک / وانگاه زمان زمان طلا ساز ...

علاج داء الحیه یعنی ریختن موی و باشیدن قشرهای رقیق و داء الثعلب در بعضی ... ریزد موی

باشد چو داء حیه ات پیدا / یا خود ز حدوث داء ثعلب نالی
بهبود بزودیت پدید آید اگر / بر موضع آن بپا ز عسل مالی

علاج شیب غیر طبیعی که عبارت از سفید شدن موست در جوانی

هر گه که طبیعی نبود شیب کسی / در راه دوا اگر شود دسترسی
چون غیر مرطبات رغبت نکند / در مدت اندکی برد نفع بسی

علاج پیچه کی مو

آن را که بود جعودت شعر بسی / گر در دلش از علاج باشد هوسی
گو روغن بادام و لعاب بهیش / بیمال ز روی دست در هر نفسی

علاج تشقق مو

چون خسته دل از عشق شعر شوی | گویم سخنی گر سخن من شنوی
با سکه لعاب خطمی آمیز و بمال | گر بهر جنین مرض علاجی است قوی

علاج هزال مفرط

ای گشته عیان لاغری بسیاری | در راه مداوا گفت اخباری
باید که بعیشت گذرد عمر ولی | با کثرت صحبت نباشد کاری

علاج افراط السمن

از کثرت فربهی تو را بیماری | خود را بره علاج کن غمخواری
چون عیش درین مرض مناسب نبود | باید ز تو جام را خط بیزاری

علاج گزیدن مار

باشد چو لدغ حیات غنا کی | گر حامل علم و صاحب اوراکی
فرما که بشیشه حجامت بکنند | زان پس که زنند موضعش را ملکی

علاج گزیدن کژدم

هر که که رسد ز عقرب ازنیش بری | زخمی که دلت را کند از عیش بری
چون فصد تو بهبود و سیر و نمک | می‌باز طلاکه ره بمقصود بری

اشاره بآنکه جرار الحس عقرب گزیده را

ای آنکه بشیوه خرد ره بردی | گویم بتو گر بزرگی و گر خردی

عقرب چو تو را گزد بهر رنگ که هست | هشدار که کرفس خوردی مردی

علاج گزیدن رتیلا

آن را که گزد دله از زهر بهی | باید که سفوف کرده شونیز دهی
وانگاه بآب گرم اشخار و نمک | مرهم کنی و بموضع نهش نهی

علاج گزیدن زنبور

آن را که گزد گلیز اگر سر بنهی | باید که زروی دست از زهر بهی
سیبوش و سکنجبین دهی و پس از آن | بر موضع زخم دردی سرکه نهی

علاج گزیدن سگ دیوانه

هر گه که تن تو را درین وحشت جای | زخم سگ دیوانه کند غم فرسای
از بهر طلا بسای سیر و پس از آن | خاکستر تاک و سرکه بر وی افزای

علاج کسی که زهر خورده باشد

چون دست دهد ز شربت سم حالی | گر زنج شوی براه غم پامالی
از بهر خلاصیت بنزدیک حکیم | کافی بود از مخلصه مثقالی

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان چونکه گفتی سپاس و درود   که در فن طب است این نفعها
فواید شدش نام هر حرف ازو   ز دریای حکمت دُر بی بها
بپایکدم ای بخت فرخنده ام   که فرخنده کی از تو بود جدا
بلطفم چنان کن از آن پیشتر   که از ارجعی سوی بم آید ندا
گز اتمام این نسخه ولغرب   فواید رسانم بخلقی خدا

فاتح علم طب

غرض از طب دو چیز آمده است   بشنو از بوستی بسمع رضا
حفظ صحت یکی از آن باشد   دیگری دفع علت مرضی
یاد گیر از من اینکه میخواهی   که کنی در علاج نشو و نما
دفع هر علتی بضد بکن   حفظ صحت بمثل مسفر ما
خلط چار است زان یکی خون است   که بود گرم و تر بسان هوا
بلغم است آن دگر که آب صفت   سردی و تری اش بود پیدا
هست آن دیگری که چون آتش   گرم و خشک است و نام آن صفرا
دگری

دیگری هست سرد و خشک چو خاک   گفته اند اهل حکمتش سودا
افضل خلطها است خون که ازو   پیشتر میرسد تنت بغذا
وانگهی بلغم است و از پی آن   هست صفرا و بعد از آن سودا
سرخی رنگ شد علامت خون   زردی آن علامت صفرا
شد سفیدی علامت بلغم   تیرگی هم علامت سودا
بول چون سرخ آید از خون است   ور بود زرد باشد از صفرا
ور سفید است بلغمش سبب است   ور سیاه است هست از سودا
گر دوات ایکه سست است منی   گوشت کن گوشت گفته حکما
نخود و انگبین و تخم کرفس   ساز معجون و میل سیغه ها

علاج ضعف الباه

گر باکفیز توره یابد شوری چند روز   به که از لحم کبوتر و ز نخود سازی غذا
ور رفته با سرعت انزال کار بهر آن   بایدت هر روز خوردن دائمی بر اشتها

فی مضرة الغسل بالماء البارد

غسل کردن هر کس را ز آب سرد   انگه از رنج و علت در بلا
گو بیت هر رنج را بر وصبی   صاحب اسهال و ز کام و مبتلا

فی خاصیت ا

ور بسل اگر کنند اشنان		نزدو انار چه پیر و چه برنا
حیض را راند و کشاید بول		نیک باشد ز بهر استسقا

خاصیت طلا

چو آویزند طفلان را طلائی خالص از گوهر		نترسند گردد و صرعشان دربیگه آ
ز محلولش خورد هر روز اگر بیمار قرحه		شود از ضعف دل ایمن رهد از علت سودا

خاصیت مرغ

گر مرغ خانگی سوزی		پس بسائی و از برای دوا
بر جراحت فشانیش دو سه روز		آورد در هم آن جراحت را

خاصیت آب آبی

آب آبی بکند تشنگی		بکند دفع قی و قطع حشا
ببرد نفث دم و ربو بکند		منع سیلان فضول از احشا
بر ثآلیل جو سوخته		بگذارند با آب خرما
دو سه روزی گذرد چونکه بر آن		نزدو انا شود البته دوا

خاصیت آب شاهتره و ریحان

آب شهتره را چهل مثقال		گیر و هر روز غلبش فرما
که جرب را بود سعید و برد		از تو قوبا و خارش اعضا
بکن

هست ریحان بدل نکو و بود		بذروکش مقوی امعا
دیده از روی منفعت آرش		هر که برد از و بل کرد جلا
خوردن شیطرج مفید بود		بهر درد مفاصل و قوبا
سودمند آید از برای بهق		سازیش چون با آب سرکه طلا

خاصیت بخور استخوان آدمی طلا

استخوان آدمی را چون بسوزی		با گلاب آنکه خمیرش سازد از بهر طلا
درد سر را نافع آید گر ز ما با سیده		ریش به سازد بود در مفاصل را

خاصیت شراب اسطوخودوس

شراب اسطوخودوس ار خورد کس		ز من بشنو حدیث بی ریا را
بواسیر و کرون را دهد نفع		برد هم علت ماخولیا را

علاج نقرس و قولنج

گر خوری بگدم ار سکنجبین		پاک سازد فضول امعا
ببرد نقرس و قولنج و دوار		صرع و درد سر و استسقا

خاصیت سماق و آب آن

سماق و آب او هر یک معده		موافق آید آرد اشتها را
شکم بند و کند به ریش روده		و تسکین تشنگی و سنطاریا را

خاصیت [illegible]

کند چون دود فجکشت رازن   بزیر خود کند کم شهوتش را
وگر مردش کند در زیر خود   برانگیزد هماندم قوتش را

خاصیت صدف

صدف سوخته سازی چو سنون   پاک سازد ز وسخ دندان را
ور بچشم کشیش دفع کند   ریش چشم و غلظ اجفان را

خاصیت وسرکه

اگر بر موی ها آب برگ سیر و با سرکه   کند مو را سیه در یکدم و قوت دهد مو را
وگر از درد دندان کس بود در رنج خون گردد   زمانی در دهان خویشتن نافع بود او را

فی حفظ الدماغ عن ادویة الحارة و کثرت النوم والنفخة فی النوم او القیلولة

گر دماغ خویش را خواهی سلامت گوش دار   نکته از من که باشد بهتر از در خوشاب
محترز باش از دواهائی که انگیزد بخار   شب بسر بسیار بیداری مکن در روز در خواب

خاصیت حب سیماب

از آمله فرنگ و درد ش   بهر تو گر آمدی ز احباب
نزدیک معالج مجرب   بهتر نبود ز حب سیماب

فی تقویة الشهوة

یکی زم هر که هر صباح خورد   بهمن سوده را بشرت سیب
مهوتن

شهوتش آنچنان قوی گردد   که ز جانش برد قرار و شکیب

دربیان خاصیت سوسن دوازده برگ باد

چو بیخ سوسن آزاد را جوشی و از آبش   بشوئی روی خود را پاک از کلف آن ساعت
وگر بوش کنی هر دم که از فضله ادرار   نباشد از برای دفع آن حاجت بدارو ساعت

در خواص خرچنگ

خوردن خرچنگ از بهر سعال   وز برای قرحه شش نافع است
زهر کژدم را کند بی شک دفع   ور نهی بر زخمش آنهم دافع است

فی تقویة معده الحارة

معده های گرم را چیزی که قوت میدهد   آلبمو و سماق و تمر هندی و دهی است
وانچه از وی معده های سرد گردد قوی   زنجبیل و دار فلفل نانخواه و مصطکی است

در خواص آمله پرورده

یکعدد آمله پرورده   هر که هر روز خورد وقت صباح
دفع سودا کند و در بدنش   خلط فاسد شده آید بصلاح
ضعف دل را بکند رفع و رسد   قوت از وی بقوا و ارواح

در لطیفه بیرون نمودن باقلاء بردن آن چرک از زر

باقلا چون طلا بر روی   وسخ از زری ور زبان برد

ور بگزد کسی ز جسارت   اثر زخم وی آن ببرد

در خاصیت کف دریا با موم روغن

کف دریا بموم و روغن گل   چون بمالی بتن برش ببرد
ببرد از رخ تو داغ کلف   رنگ صافی کندش ببرد

فی علاج الرعاف

یخ گذاری به لب که چون ببرد   خون بینی همان زمان بندد
ور بود خون ز زخم تازه روان   چون فشانی بر آن روان بندد

فی علاج سعال و ضیق النفس

شش روبه که عنصل   ناشتا چون خورند روز چند
از برای سعال و ضیق النفس   خواهد افتاد نیک فایده مند

خاصیت شبت

شبت پزند و خلط رسکن درد آ   فواق را ببرد شر طبع راند
شود چو رشگ ذکر کهنه زود کرد   ببوزد اگر کسی آن را و بردمی ا

در خواص سپستان

سپستان از برای سرفه نیک است   ببرد تب را عطش را هم نشاند
نشاند خلط صفرا را و سینه   کند نرم طبیعت را براند

خاصیت شلغم

شلغم ز برای سینه نیک است   انگیز کند منی فزاید
طبع تو ازو شود ملایم   بول رود و اشتهات آید

فی الامساک عن الاغذیه عند الصحة

که صحت کمن پرهیز زنهار   تنت را اگر صحت کار باشد
که پرهیز تو در هنگام صحت   چو نا پرهیز بسیار باشد

در بیان معتدل شدن احوال مباشرت با محبوبه لطیف الاعتدال

با شاه سروقد و گلرخ   صحبت چو باعتدال باشد
احوال بدن بمباشرتش را   در مرتبه کمال باشد

در خاصیت زنجبیل پرورده تازه

زنجبیل که بود ش پرورده   نبود کهنه هم جدید بود
بادهای غلیظ را شکند   فالج و لقوه را مفید بود
هرکه هر روزه آتش خورد او   قوت باه بر مزید بود

فی علاج السم و غیره السمن البقر

روغن گاو دفع زهر کند   زهر هر چند زهر مار بود
ببرد سرفه را ز خوردن او   سرفه را با کسی چه کار بود
درد ابهاقار گیرد از او   درد هر چند بی قرار بود

در خاصیت سفیده و تخم مرغ با اندروت و بیان فایده زرده و ناپرورده آنها

در بیاض بیضه مرغ اندروت / چون کشی در چشم درد چشم را نافع بود
ور زناپرورده اش رغبت نمائی گه گهم / تره صفرا و خلط خام را دافع بود

در بیان خاصیت حجامت و دفع درد سر

از سر و اندر پس حجامت گر کنی از ساق پا / رنج صرع و علت سرسام را درمان بود
بر پس سر هم صداع و درد چشم و گوش را / سودمند آید ولیکن مورث نسیان بود

در بیان علاج تب ربع

هر که عارض شد تب ربعش پس از نضج بلغم / چون کند اخراج سودا صحتش سید شود
ور کند تخلیط یعنی بر خلاف حکمتش / هر چه پیش آید خورد منجر باستسقا شود

خاصیت ترب

ترب نیکو باشد از بهر سعال / بول راند چشم از او روشن شود
گه توان برد نامش فی المثل / گر بود چون موم چون آهن شود

در بیان معرفت امور طبیعیه

امور طبیعیه هفت آمده / بدو هفت کس را که دانا بود
یکی هست ارکان و دیگر امزجه / دوی دیگر اخلاط اعضا بود
قوی باشد ارواح آنگه بدان / که افعال هفتم از آنها بود

خاصیت خوردن پیاز با غذا

در غذای

در غذای خویش اگر هر روز اندازی پیاز / گرده را قوت دهد انگیز را زیاد کند
آب گردش را مفید آید بر آواز کش / طبع را هم نرم دارد اشتها پیدا کند

خاصیت خوردن شراب زرک

می خور شراب زرک که از روی منفعت / دفع زحیر و علت اسهال و غش کند
قوت دهد دل و جگر و گرم معده را / صفرا فرو نشاند و دفع عطش کند

خاصیت خوردن دارفلفل در هر صباح

دارفلفل چو هر صباح خورند / گر بود ضعف باه نفع کند
معده را پاک سازد از بلغم / ورم دست و پای دفع کند

بیان خاصیت ماهی شور

خوردن ماهی که باشد شور / سینه از نفعش خلط ساده کند
ور بود تازه فربهی آرد / قوت باه را زیاد کند

در علاج خارش چشم با آب انار شیرین

آب انار شیرین در شیشه ریز و بگذار / در آفتاب گرمش تا با قوام آید
میلش بسیل اگه در چشم خویش کشند / خارش برد ز دیده نور بصر فزاید

در خاصیت خوردن دارچینی ناشتا

دارچینی ناشتا چو خوری / سرفه کهنه رفع خواهد کرد

بچه و درد کرده و نسیان — همه را نفع زود خواهد داد

خاصیت کهربای زردک عسلی

کهربای زردک عسلی — بکف آری و نوشیش نهار
کم شود ضعف معده ات بیرو — قوت شهوت از دل تو قرار

علاج موضعی از بدن که خار در آن خلیده باشد خاصیت موش

موش را چون شکافی و بنهی — موضعی را که مانده در وی خار
خار آرد برون از آن موضع — نرساند بصاحبش آزار
بر خار زیرا اگر گذاری سنغر — دفع گردد رهد ز غم بیمار

در خاصیت شوکران و معالجه نمودن موی زهار در بر نیامدن تمامی آن بشرط تکرار

از زهار خود کند هر کس که موی — پس گذارد شوکران را بر زهار
چونکه تکرارش نماید موی را — بار دیگر او نباشد هیچ کار

خاصیت بالنکو

سه درم هر که برگ بالنکو — جوشد و شربتش کند بشکر
نافع آید ز بهر صرع و جنون — و ز برای جرب چه خشک و چه تر
حال رنج و بلغم و سودا — گردد از وی زمان زمان خوشتر
ببرد ضعف تن دهد قوت — دل و معده و دماغ و جگر

خاصیت کرکرد...

شستن اعضا بگو کرد آن است — دافع این بعث علت بر شمر
خارش اعضا و نسیان و جرب — رعشه و قوبا و فالج و خدر

خاصیت تقویت مشک

چو قیراطی از مشک رغبت کنی — بگو باشد از بهر پشت و کمر
دماغت کند تقویت ذهن تیز — برد چون ز سردی بود درد سر

خاصیت جند بید ستر در هر روز

ناشتا چون شود تو را هر روز — درمی خورد و جند بید ستر
برهاند ز لعد سقبه است — از سبات و صداع و سدر و خدر
ببرد رعشه را و دفع کند — درد قولنج و درد پشت و کمر

خاصیت جگر خر و کیفیت فایده آن

جگر خر چو مصروع دست — بنود هیچ از آتش بهتر
جگر کوششش چو دهی طفل را — گریه کمتر کند ان طفل دگر

خاصیت خون خرس

مژه زیادتی را چو کنی و خون خرس — بنهی و چند روزی اسبل نگرزد
وگر آن مژه زده و گوشش بخورد مجنون — بدهی جنون او را بنود از آن دگر

فائده و خواص آب سیلاب ممزوج با عسل

آب سداب را بعسل چون خورد کسی   باشد نکو برعشه و درد سرین و سر
زایل کند تشنج و صرع سدر ... درد مفاصل و وجع و کرده و کمر

خواص سنبل الطیب

سنبل الطیب معده را نیک نیک باشد سپرز را جگر
دماغ و دل بود نیکو   شود از وی زیاده نور بصر
بشکند باد و طمع را بندد   ببرد درد پشت را و کمر

علاج جراحت سر بخاکستر موی سر

خاکستر موی آدمیزاد   ریزند چو بر جراحت سر
یا بهر جرب کشند در چشم   گردد دو سه روز از آن نکوتر

خاصیت زراوند با عسل

از زراوند طویل ار یکدرم   با عسل نوشی کند دفع گراز
حیض راند بچه بیرون آورد   حب قرع اندازد و کرم دراز

در بیان علاج حرارت جگر

هرکه را گرمی جگر باشد   گو طلب آب بوستان افروز
پس باسپز با شراب ریزنک   وانگهی میل سکنجبین هر روز

در بیان خوردن شیر گاو با خرما و فوائدآن

خوردن

خوردن شیر گاو با خرما   رنگ نیکو کند کند کمنز
فربهی آورد ولی سوفتی   که زرشی کند کسی پرهیز

علاج درد سر که از گرمی باشد

چون در دسرت بود زگرمی   از هرچه نه سرد محترز باش
وانگه زپی طلا طلب کن   خطمی و گل سفید و خشخاش

در بیان خاصیت اکلنده گاو

برورم چون نهی اکلنده گاو   گرکند دفع نه چنین دورش
نافع افتد چو طلاش سازی   موضعی را که گزد زنبورش

خاصیت فلفل سوده با روغن و علاج مضرت شوکران و رصاص از خوردن آنها

هرکه اندازدش بورطه بیم   خوردن شل شوکران رصاص
فلفل سوده را بروغن گاو   چون خورد باشدش امید خلاص

خاصیت سیر پخته و خام

سیر را چون بپزی و میل کنی   سرفه‌ها کهنه را بود نافع
ور خوری خام بر نهار بود   کرمهای دراز را دافع

علاج بهق و تقویت معده

دو درم هلیله کهکی زعنب   از برای بهق بود نافع

معده را تقویت کند باشد غثیان و قی تو را دافع

فی منع الجماع مع وجود الصداع

ایکه هستم هبشکنای جهان کز تشویش مانع ز صداع
گر شفا بایدت جماع مکن که مضر است در صداع جماع

دربیان حصول فوائد از معجون عود و سنبل مشک و سعد با عسل

یکدرم عود و مثل آن سنبل مشک دانکی و سعد کمثقال
ساز معجون بشهد و سیلش کن که برد از دل تو رنج ملال
کر و پشت را دهی قوت بکند دفع سرعت انزال

خاصیت صمغ عربی

صمغ عربی بسرفه نیک است نکبت برای دفع اسهال
او از گرفته را کشاید بکثرت از و بود دو مثقال

دربیان فوائد مداومت افیون

بر افیون مداومت چو کنند در شکم باد ز اکند تحلیل
کند او را ز بول و حیض و عرق برد آماس دست و پا علیل
سده را که در جگر باشد بگشاید با مررت جلیل

فی منع النوم عند خلو المعده عن الطعام

بود

بود چون معده خواب کن کم که باید در بدن روح تو تحلیل
چو روحت در بدن تحلیل باید برودت غالب آید بر تو فی الحال
ز بهر صحت باید ضرورت مزاجت را بگرمی کرد تعدیل

دربیان اجتناب شخصی که گرمی طبیعتش از صفرا ظاهر شده باشد

همه آنکه ز تشویش مره صفرا (از رض عام) بود بجانت گرمی طبیعت بادل
ز گرم خانه حمام محترز می باش که بیحال شوی تا که از طپیدن دل

خاصیت خوردن گوشت پرستو

از پرستو گر خوری گوشتش دیده را روشنی آید حاصل
خون او را چو بپاشد بزن شهوت زن همه گردد زائل

دربیان منع از شرب آب در چهار مرض

خوردن آب در چهار محل نزد ارباب حکمت حرام
بعد هر میوه و ز بعد جماع بعد داروی کار و بعد طعام
آدمی را شود چو موجب رنج ناشتا و بر استلا حمام
به که رغبت کند طعام و رود سوی حمام بعد هضم طعام

دربیان آشامیدن آب کاهو و فوائد آن

خس که کاهو خوانیش هر کس خورد آب گردش را دهد نفع تمام

کوشاول سکنجبین بگاه و گاه   هر که بسیار افتد او را احتلام
تشنگی ننشاند و خواب آورد   معده را باشد موافق والسلام

خاصیت ریوند و معالجه بعضی امراض با آن

درمی چو که خورند از ریوند   پاک سازد بدن از بلغم خام
ببرد ضعف دل و نفخ جگر   ورم کلیه و درد ارحام
به شود نفث دم و فق و فواق   سده‌ها هم بگشاید بتمام

خواص زعفران

یکدرم از زعفران هر که خورد صباح   معده کند تقویت غم برد از دل تمام
سده گشاید دهد قوت پشت و کمر   درد دل و معده را نیک بود والسلام

در بیان علاج کم بودن خواب و سرعت انزال

خوردن خشخاش آرد خواب را   رعشش کن ای ز بیداری بغم
سرعت انزال اگر داری دهد   سرعت انزال را نفع عظیم

در بیان حب نمودن زعفران و کتیرا و فواید آن حب

گر بگیری ز صمغ یک مثقال   اندکی زعفران کتیرا هم
پس بکوبی و حب کنی بعسل   مسهل بلغم است و سودا هم
سده بگشاید و براند حیض   تن کند فربه و توانا هم

در بیان اصلاح آوردن معده و علاج درد مفاصل

نیم مثقال اگر ز سورنجان   دانگی از زعفران بپیش نهم
کوبی و کفه اش زنی بنهار   پس گلاب اندکی بنوشی هم
چون تصرف کند در معده   کند اسهال و آورد بلغم
اصلاح آورد مزاجت را   دور از مفاصل تو الم

علاج تنگی نفس و حب القرع

شیخ از برای ضیق نفس نیک آمده   و ز بهر حب قرع بود بی‌نظیر هم
رغبت کنی چو یکدرم از وی بجا   کمتر رسد ز زخم ز تبلا ترا الم

علاج درد زانو

حنای سوده را با آب صابون   چو بر زانو نهی دردش کند کم
وگر بر ریش سر سازی طلایش   فرو آردش والله اعلم

علاج جرب چشم و خارش آن

سه درم صبر زرد و نصف نبات   سای و بیز و نگاه دار از نم
که بر دهر که کشی در چشم   جرب چشم و خارشش را هم

خاصیت خوردن آویشن

آویشه خوری چو نیم مثقال   بیرون برد از تن تو بلغم
نیکو بود از برای معده   قوت باید از جگر هم

فارغ کندت زدرد سینه   تشویش پسر زا کند کم

علاج صفرا و دفع عطش و زخم کژدم

خوری سرکه بی شبهه صفرا   نشاند برد تشنگی را زدم
زدردش خلاصی دهد دردش را   گذاری چو بر موضع زخم کژدم

فوائد خوردن تنبول

برگ تنبول چون خوری هر روز   سخت گردد چو کرده ات دندان
برفزاید ز درخت چو گل آید   بوی خوش همچو غنچه ات ز دهان
فرح آرد ترا و در خاطر   غم نماند شوی خوش و خندان
بدل و معده و جگر برسد   نفع بیرون ات از حد امکان
اشتها آرد و دهد یاری   هضم را گر دست تمام بیان

در بیان تقویت دل

بریشم یکدرم هر کس که هر روز   کند مقراض با شهد شش چندان
بیامیزد بیاشامد دلش را   فرح بخشد شود خوشحال و خندان

علاج آماس پستان

طلب کن شربت اسکنجبین را   دقیق باقلا کمشت بستان
بهم آمیز و از بهر دوا   طلا مساز بر آماس پستان

در بیان بیرون آوردن پیکان از تن

الپکان

در بیان خاصیت بادیان و فوائد آن

بادیان باد معده را ببرد   عرق بند و شکم را هم
قوت باه را نکو باشد   شربتی آمده است نادر هم

در بیان شربت انجبار با قند و فوائد آن

جوشی چو انجبار و کنی شربتش بقند   قوت دهد بعضو و کند قطع نفث دم
دافع بود زکام و سعال و رعاف را   نافع بود جراحت شش را و نیز هم

در بیان محترز بودن از کثرت مجامعت

در شهوت مکن افراط که افراط   احداث تشنج کند و دفع بصر هم
عارض شود ت رعشه و قوت رود از پا   تشویش دهد عرق نسا درد کمر هم

در بیان خواص ادویه مذکوره و فوائد آنها

کشنیز و بنفشه و گل سرخ   هر یک درمی نه بیش و نه کم
بستان و بکوب شکل مجموع   از قند سفید سو دکن ضم
پس میل کنش که نافع افتد   درد سر و درد گوش را هم
کشنیز بود مقوی دل   خون بندد و درد سر کند کم
در بخ سدر سفید باشد   تشویش دوار را برد هم
زر او بدمج سود مند است   فواق و نفس و وسواس را هم

علاج فواق و نفس و عزه

دماغ معده را باشد تقوی   صداع و درد پهلو را کند کم
برد درد سرین عرق النسا نیز   دهد دندان جلا والله اعلم

در بیان تقویت دل و دفع ریح آن

یکدرم زرنب اگر کوبی صباح   پس خوری با شربت به دو درم
قوت دل بخشد و آرد فرح   بادها را بشکند بندد شکم

در بیان فایده دولانه بوستانی

دولانه سرخ بوستانه   نیک است بمعده و جگر هم
صفرا بکشد مفید باشد   از بهر تهوع و فی الدم
قوت بخشد بگرده و پشت   اسهال قدیم را کند کم

خاصیت کنجد و علاج علل مزبوره بآن

اگر کنجد شود هر روز مسلت   کند باشد به رنج سرفه اش کم
منی افزاید و شهوت کند تیز   حضری که شوان کفت محکم

علاج رعاف

چون شود خون زبینی تو روان   آب سرگین خرچکان در دم
ور گزد عقرب بقول حکیم   جرم از او اگر بر وی کن هم
که در آن علت بندد خون   و بدین فارغت کنم ز الم

دربیان التصحیح

اگر پیکان بماند در تن کس   چه آنکس از بدان باشد چه نیکان
چو بیخ نی طلا سازی ببندش   برون آید ز تن بی شبهه پیکان

در بیان علاج قمل و دبیله ببذر الکتان

بپز و نیکو دماسل و دبیله   طلا سازند اگر از بذر کتان
کند تسکین بپزندش چو نکه در آب   شکم بند و کرش سازند بریان

در بیان معالجه زهر رسیده و سایر الارض

پنیر مایه خرگوش اگر خوری با شراب   بود مفید پی زهر حمله جانوران
و گر بسر که خوری صرع را بود نافع   شود علاج سدر را دوا در ادرمان
و گر بطفل دهی اندکی نبود و شود   ز صرع ایمنش باشد و ز سکته امان

علاج ریختن آب از چشم

سنائی اگر بلیله زرد وکشی بچشم   کم گردد آب ریختن چشم تو در زمان
در هر صباح گفته کنی یکدرم بقند   قوت دهد بمعده بدل نیز بیکمان
درد و ورم نشوع کنی و اکهی حرمی   صفرا و بلغم ار کند دفع من ضمان

فواید سرگین موش

سرگین موش دفع کند سنگ گرده را   چون حل کنی در آب خشک در گسی از آن
در چشم اگر کشی برد از دیده اب حاض   سازی چو شاف نرم کند طبع در زمان

دربیان علاج اسهال وجرب حکه

تخم ریواج را کنی گر جبل … بیخ اسهال را بود درمان
وربمالی بروغن کنجد … جرب و حکه را مجرب دان

دربیان تقویت معده وعلاج قرحة الامعا وغیره

آب آهن تاب را هر کس خورد … معده اش قوت پذیرد بیگمان
قرحة الامعاء وضعف باه را … سود دارد آشکارا و نهان
هیضه را نافع بود بند دشکم … کم رسد از خوردن زهرش زیان

دربیان فوائد انکوزه بفصل مذکور

گر کشی انکوزرا در چشم خویش … چشم تو از تیرکی یابد امان
ور خوری دش کرده حب یکه ای دوهم … بادها را بشکند اندر زمان
دفع هر زهری کند آرد نعوظ … بول راند حیض را هم بیگمان

خاصیت جوز

بخوری چو مغز جوز خوری … گویم از صد یکی منافع آن
از که دوانه ات خلاص کند … برهاند ترا ز درد میان
کرمهای دراز را بکشد … پیچش ناف را بود درمان
گر بدشوارت شود انگیز … کار دشوار تو شود آسان

وربا

وربا تخم رشم کنی از زهر … نه ضرر عاید شود نه زیان

خاصیت خفاش

مو نروید گر کشی خفاش را … پس گذاری برز هار کودکان
زن اگر دشوار زاید زهره اش … مال در فرجش که زاید بیگمان

خاصیت فندق بازیت وعلاج ازرق چشم کودکان

فندق ار سوزی و بسیر شی بزیت … پس نهی بر فرق طفل بیگناه
چون بماند چند روزی بر سرش … چشمش ار ازرق بود گردد سیاه

دربیان فائده نخود خام وپخته هر دو نوع سرفه وافزایش قوه باه

نخود را خواه خام و خواه پخته … خورد چون کس فزاید قوت باه
برو بیخ سعال بلغمی را … کند آواز را صاف و بدلخواه

دربیان فایده تخم شلغم با عسل ممزوج کرده بخورند

تخم شلغم چو پس از کوفتنش … بعسل مل کنی بپکه و گاه
نرم سازد شکم و نیک بود … دفع سم را و قوی گردد باه

علاج رنجش موی ریش

مور چون در روغن کنجد بری … و انگهی صافش کنی پس گاه گاه
زیر ریش بر موی و مالی موی را … موی از رنجش دارد نگاه

در بیان خاصیت سکه

سکه هر روز اگر کسی مالد　　برتن خویشتن شود فربه
ور بمالد بر آن ورم که بود　　بر کش ران و خصیه گردد به

در بیان فائده سقمونیا با آب جو با قلاه و واقع تیره که صورت آرا

سقمونیا با آب جو و آب باقلی　　نافع بود چو بر کلف رو طلا کنی
ور و اگر اختیار کنی با کتیرداش　　بیماریت بود چو صفرا دوا کنی

در تقویت باه

مغز خفاش را که تازه بود　　بر کف پای مرد اگر مالی
پیر صد ساله گر بود آن مرد　　سر بر آرد عصای او حالی

علاج زخم بینی

بموم و روغن و کنجد چو زرنیخ　　بیامیزی ز بهر ریش بینی
پس آنگه مالی اندک قرصتی را　　عجب دارم که دیگر ریش بینی

علاج درد پشت

چون بجوشی سه مثقال از حنا　　پس بنوشش کرده سیر آن در کنی
ناخوشی گر باشدت از درد پشت　　ناخوشی گردد سبدل با خوشی

در فزایش روشنائی چشم

چو مرجان سوزی و شوئی و صفش　　نبات مصر اجزا را فزایی
پس آنگه آن کنی در دیده خود　　فزاید دیدهات را روشنائی

علاج شبکوری

کبوتر را چو سر با پر ببوری　　بکوبی و بپزی و بسائی
کشی در دیده شبکوری که دارد　　برد ظلمت فزاید روشنائی

خاصیت پیاز نرگس در برست شدن آتش را

پیاز نرگس از سوزی و آتش　　بیاشامی لب شهد آید ترا قی
بقی آید برون از معده اخلاط　　ز تن یابی بساط عقل راطی

به ستیاری کلکم شد این رساله تمام　　که آفتی نرسد ز انقلاب ایامش
رسحتش بتواند رسند چون اخبار
بود فواید اخبار رسال اتمامش

۶۹ برگ

اندازه ۱۶×۲۷

در حصه زعفرانچو ... کف درم

بدانکه افتیمون علفی است که از عطاران دارند اگر دو سه مثقال بسوده
چهار گاو ان بلو در یک پیاله اب بریزند و یک ارده کرشه حرکه دو سه
بر دارسه به فعات بزسه هم حک مسکه هم برزش ان را بهمان آنی
سانداردو . والسلم

ابوالقاسم المحسنی

